عرب بودند از پردها کشیدند و مثل بندگان و کنیزان در اطراف بلاد گردانیدند ثم یا رسول الله
وانظر ما جری فی کربلا لبنیک من خصمائها یا رسول الله بر چیزی از برد بیرون بیا و نظر نما او را
خود را که در کربلا با ایشان چه گذشت از اشقیای امت با ایشان چه رسید فلقد غدوا طعم الردی
بید العدی قتلی واسری فی السبا کاماتها بتحقیق که هلاک از جامهای بلا چشیدند از دست
اهل ظلم و جفا پس بعضی از ایشان کشته شدند در اطراف بیابان افتاده اند و بعضی مانند کنیزان اسیر شده اند
هذا الحسین بها علی عفر الثری فی حلة حمراء بنحر دمائها اینک حسین با خانه قلب تو و میوه دل تو حسین
است که او را بر خاک انداخته اند عریان و برهنه کرده اند او را مگر از جامه سرخی که نار و پوست خود
زخمهای بدن او است مقطوع الرأس هتکت اضلاعه عریان من اثوابه بعرائها او را سر مقطوع
او را که هتک پرسینه مجیبا بیکان بدن او جدا کردند و استخوانهای پهلوی او را بغدایش شود درهم
و جامهای او را از تن او کندند حیکت له قضبان نوب اغبر من مور ارباح الفلا و هوائها یا رسول
الله بعوض جامهای او بادهای بیابان از برای او شبیه بدن شریفش جامهای چند از خاک غبار بافته اند هذا
الذی فلکت قلائم نحره امسی نحیرا من حد ضبائها این همانست که گلوی او را مبوسیده که حال
از تیزی شمشیرها و نیزها دشمنان مثل شتر قربانی گلوی او را بریدند او را نحر کرده اند من بعد حجرته
یا رسول الله بعد الفتی طریحا فی ثری تمضائها او را همیشه در بغل خود پرورش فرمودی حال او را از تو
دور کردند بجای بغل تو بر روی خاکهای تفیده بیابان انداختند هذا وجهه الشریف قد غدت
للصافنات تجول فی اعضائها اینها همه یکطرف که با اینها همه خیلی نشدند تا آنکه بدن شریفش را پامال
اسبان خود نمودند و نباوه تبی کما تبوا لاماه و تقاد فی الاغلال من اسرائها با اینها راضی
نشدند تا آنکه زنانش را مثل کنیزان اسیر کردند و اسیر ماندگان او را در غل و زنجیر نمودند یا قوم
ما دنسه الصغار لنزلوا بهم الصغار و تغلبوا باذائها ای گروه اشرار و ای قوم نابکار شما مردان
ایشان گناهکار بودند طفلهای ایشان چه گناه بود که ایشان را خوار و حقیر و برهنه و اسیر نمودید یا ویلکم
ما شفی غل صدورکم قتل الموالی یوم من کبرائها وای بر شما آیا شفا نیافت سینهای شما
و فرو ننشانید بغضها و کینهای شما را کشتن بزرگان ایشان که بزرگان عالمیان بودند که طفلها
نیز مثل بزرگان ایشان کشتند اسیر کردید آری بگمانت اینکه این فعل نیز مثل سایر افعال شنیعه
و این قبح نیز مثل سایر اعمال قبیحه بود با اینکه این ظلم مثل ظلمهای عالمیان بود نه والله ظلمی مثل این ظلم
واقع نشد و بلیه عظیم تر از این بلیه نبود اگر سنگ و خشتی که عمارت کرده باشند خداوند جلیل آن را

باینقدر حرمت داده باشد که تعظیم و احترام او را لازم گردانیده باشد و استخفاف بان موجب کفر
و زندقه گردانیده باشد و کسیرا که باو پناه برد او را پناه داده باشد و از بت او را اجازت نداشته باشد
بلکه اطراف و اکناف او را محترم دارند بخوبیکه جانوران او را از بت رواندانسته باشد و گیاه علف
او را کندن رواندانسته باشد پس با حرمت او بای او در نزد او بچه مرتبه خواهد بود و مرتبه اصحابی
بچه مقام خواهد بود و کسانیکه آسمان و زمین و عرش و کرسی و دنیا و آخرت بطفیل وجود ایشان
خلق گردانیده مرتبه ایشان چه خواهد بود و اگر بی احترامی حرم ظاهر باینقدر عظیم باشد پس بی احترامی
حرم واقعی که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اند که بجهت ایشان این حرم حرمت داده چه خواهد بود متتبع
باش تا بعضی از مناقب و فضایل ایشان را بشنوی تا موجب بالغی بصیرت و معرفت گردد سلار بن عبد العزیز
دیلمی بسند خود روایت کرده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در شب معراج چون مرا باسمان بردند و صحبت
ملکوت را بمن نمودند چون بسدرة المنتهی رسیدیم جبرئیل مرا وداع کرد و ایستاد من گفتم ای برادر مثل
این مکان از من جدا میشوی جبرئیل گفت من از این مقام تجاوز نتوانم نمود که بالهایم میسوزد پس مرا فرو
بردند و دعوا نتوانند کرد که خدا خواست پس وحی شد بسوی من یا محمد اِنِّی اطَّلَعْتُ عَلَی الْاَرْضِ فَاخْتَرْتُکَ
فَجَعَلْتُکَ نَبِیًّا من بعلم خود مطلع شدم بر زمین پس اختیار کردم ترا از اهل زمین پس
ترا نبی خود گردانیدم پس مطلع شدم بر آن دو مرتبه پس اختیار کردم علی را از آن و او را وصی تو و وارث
علم تو و امام بعد تو گردانیدم و بیرون میاورم از صلب شما ذریه که طاهر اند از خباثت و امامانی چند
که معصوم اند و خزینهای علم اند فَلَوْلَاکُمْ مَا خَلَقْتُ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ پس
اگر شما نبودید خلق نمیکردم دنیا و آخرت را و نه بهشت و آتش را و از ابن مسعود روایت شده که گفت روزی
داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کردم یا رسول الله اَرِنِی الَّذِی حَقًّا اَنْظُرُ اِلَیْهِ حق را بمن بنما
تا نظر کنم بسوی آن و ببینم بچشم خود حق را حضرت فرمود یا ابن مسعود داخل شو پرده را داخل شدم
دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام در رکوع و سجود و مشغول نماز بود و بعد از نماز میگفت اَللّٰهُمَّ بِحُرْمَةِ
مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ اغْفِرْ لِخَاطِئِی مِنْ شِیعَتِی خداوندا از آبرو بنده و فرستاده ات محمد صلی
علیه و آله سوگند میدهم که بگذار از شیعیان مرا بیامرز میگوید من بیرون آمدم تا رسول خدا را خبر دهم
از آنچه دیدم که آنحضرت بر رکوع و سجود بود و دعا میکرد و در دعای خود میگفت اَللّٰهُمَّ
بِحُرْمَةِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ اغْفِرْ لِلْعَاصِینَ مِنْ اُمَّةِ خداوندا از آبرو علی بن ابیطالب
صلوات الله و سلامه علیه سوگند میدهم که بیامرز گناهکاران امت من را و بیامرز ابن مسعود میگوید

میگوید که چون از او دیدم وحشتی و اضطرابی بمن دست داد بنحویکه بیهوش شدم و مدهوش گردیدم
بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله سر بلند کرده و فرمود ابن مسعود اگر بعد ایمان با کافر میشوی
بعد از آنکه ایمان آوردی عرض کردم معاذ الله ولکن دیدم علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه را که
شفیع میگردد دعا و خدا را بنو سوگند میدهد و نزد او دیدم که خدا را با او مخاطبه میکرد دعا و خدا را بنو
میدهد و نمیدانم کدام یک از شما افضل هستید پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریست خداوند عالم خلق
کرد مرا و علی و حسن و حسین را پیش از همه خلایق بهزار سال در هنگامیکه نه نسیم بود و نه تقدیس
پس نور مقدس مرا شکافت و خلق کرد از آن آسمانها و زمینها را و بخدا قسم که من افضل از آسمانها و زمینها
پس نور علی را شکافت از آن عرش و کرسی را خلق کرد و علی اجل من العرش و الکرسی و علی بلندتر
است از عرش پس نور مقدس حسن علیه السلام را شکافت و آفرید از آن لوح و قلم را و حسن افضل از آنهاست
پس نور مقدس حسین علیه السلام را شکافت و خلق کرد از آن بهشت و حور العین و ولدان را و حسین
افضل از آنهاست پس همه عالم از مشارق و مغارب تاریک و ظلمانی ماند ملائکه شکوه کردند
از تاریکی و ظلمت بسوی جناب قدس الهی و گفتند اللهم بحق هذه الاشباح التی خلقتهم الا ما
فرجت عنا من هذه الظلمة خداوندا بحق این اشباح مقدسه که ما را از این تاریکی فرج بخش
پس خدا تعالی خلق فرمود و جبرائیل را مقرون بروح دیگر نمود و از آن نور آفرید کان روح روشن
و نورانی گردید پس خلق کرد بقدرت کامله خود آفرید از آن زهرا را پس همه عالم را مشارق و مغارب
روشن شد و نورانی گردید و از اینجا است که او را زهرا نامیدند زیرا که زهرا بمعنی روشنی دهنده و نور
بخشنده میباشد یا ابن مسعود و چون قیامت شود حق تعالی بمن و علی خطاب نماید که ادخلا الجنة من شئتما
و ادخلا النار من شئتما یعنی داخل کنید هر کس را خواهید در بهشت و هر کس را خواهید در آتش
مراد از آنکه در قرآن میفرماید القیا فی جهنم کل کفار عنید کافر کسی است که نبوت مرا انکار کند
عنید کسی است که دشمن دارد علی ع را و اهلبیت شیعیان او را و ایضا روایت کرده است سلار در
ارشاد القلوب بسند خود از ابی رخفای که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود ان افضل
کرد اسرافیل و جبرئیل علیهما السلام و گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک
کرد اسرافیل ع گفت من بخدا و تو جبرئیل ع گفت چه گفت بجهت آنکه من صاحب هشت ملک

من بر ایشان سنگ میبارم خدا مرا لا انکرده است امید دارم که ایشان بدست من هلاک نشوند
پس مخاصمه بود بخدا که حکیم و پادشاه علیم پرند و وحی شد با ایشان که اسکتوا و عزتی و جلالی لقد
خلقت من هو خیر منکما ساکت شوید بعزت و جلال خودم که آفریدم کسی را که بهتر از شما و قدر
و مرتبه شما در پایه رفعت و جلال او کوچک تر است ایشان عرض کردند که آیا میشود بهتر از ما از نوع
خلق فرمود وحی رسید که بلی بجناب قدس فرمان رسید که پرده از نظر ایشان بردارند تا قدر و جلال
صاحبان ما را ببینند و مرتبه خود بدانند پرده برداشته شد دیدند بر ساق عرش الهی نوشته لا اله
الا الله محمد و علی و الحسن و الحسین و در بعضی از نسخ بعد از علی و فاطمه میباشند چون ایشان
جلال آن مظاهر کمال و جلال را دیدند که اسامی شریفه ایشان باسم ذو الجلال مقرون با نقاش
اسامی ایشان عرش عظمت الهی مزین گردیده سر بخاک بزیر انداختند مقام خود را فراموش
نمودند جبرئیل امین دست بدامان ایشان زد بدرگاه کبریائی عرض داشت یا رب اسئلک بحقهم
علیک الا جعلتنی خادمهم خداوندا حال که ایشان را این مقام دادی که هر مرتبه بلند که در نزد مرتبه
ایشان حقیر است تو را سوگند میکنم بحق ایشان که مرا خادم ایشان گردان وحی الهی در رسید قد جعلت
چون دست بدامان ایشان زدی و ایشان را شفیع گردانیدی مسئله تو را اجابت نمودیم و این مرتبه عظیم را
بتو ارزانی داشتیم پس حضرت فرمودند که جبرئیل ع از ما اهلبیت است و خادم ما میباشد از چون خادم
ایشان بود این بود که ایشان را خدمت مینمود و در سختیها دنیا ایشان را معاونت مینمود مگر در خانه فاطمه
زهرا صلوات الله علیها آنحضرت را خدمت مینمود و فرزندان او را خدمت میکرد مگر نشنیدی حدیثی که
ام ایمن روایت میکند که روزی رفتم بخدمت مولاة و سیدة خود فاطمه زهرا صلوات الله علیها و از روز
روز کرمی بود و ایشان بودند چون بدر خانه او رسیدم دیدم در بسته از شکاف در نگاه کردم دیدم فاطمه علیها السلام
خوابیده در تو داسیا و اسیا میکرد بدست طعام خورد میکرد و کسی را ندیدم که آنرا بگرداند و گهواره حسین
علیه السلام دیدم می جنبید بی آنکه آنرا بجنباند دیدم شخصی را که تسبیح میگرداند نزدیک بدست فاطمه علیها السلام
و تسبیح خدا میکند متعجب شدم بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم یا رسول الله انی رأیت عجبا ما
رأیت مثله ابدا امر عجیبی دیدم مثل آنرا هرگز ندیده بودم فرمود چه دیدی قصه را عرض کردم حضرت فرمود
ای ام ایمن بدانکه فاطمه علیها السلام روز بود و تعب کشیده و گرسنه بود خداوند مهربان خواب را بر او مسلط گردانید
تا خواب رفت پس خدا ملکی موکل گردانید تا بجهت او عیال او اسیا نماید ملکی را موکل نمود که گهواره را بجنباند
تا او را از خواب بیدار نکند ملکی را فرستاد تا تسبیح نماید بنزد دست مبارک او و ثواب آن بجهت او باشد

باشد زیرا که فاطمه سست نمیشود از ذکر خدا لم ابن عجز نمود یا رسول الله جزع مرا کرکی تو اسبا میکرد
وکی بوی که کهواره حسین علیه السلام میجنبانید و کی بوی تسبیح میکرد حضرت تبسم فرمود و فرمود اسبا
کننده جبرئیل ع و تسبیح کننده اسرافیل ع و کهواره جنبانندهٔ میکائیل ع و در حدیث بکر وارد
شده است که روزی جبرئیل ع بزمین آمد یافت که خواتون قیامت در خواب فرو رفته حسین
علیه السلام در کهواره اش میگرید جبرئیل امین علیه السلام آمد و نزدیک کهواره آنحضرت نشست
و آنرا میجنبانید و بروش مادرها که طفل را بخواب میکنند چیزی میخواند و وارد شد که این
شعرها را میخواند اِنَّ فِی الْجَنَّةِ غُرَفاً مِنْ لَبَنٍ لِعَلِیٍّ وَحُسَیْنٍ وَحَسَنٍ کُلُّ مَنْ کَانَ مُحِبّاً لَهُمْ یَدْخُلُ
الْجَنَّةَ مِنْ غَیْرِ حَزَنٍ پیوسته میخواند و او را تسلی میداد تا آنکه فاطمه سلام الله علیها بیدار شد و فهمید
شعر جبرئیل ع اینست که خدا خلق فرموده در بهشت غرفه از شیر بیند مخصوص علی علیه السلام و فرزندان
هر که چنگ در دامن محبت ایشان زده بیشک داخل بهشت خواهد شد و زنیکان پاک سرشت خواهد
بود چون فاطمه علیها السلام بیدار شد کیفیت را خدمت پدر بزرگوار عرض داشت فرمود ای فاطمه آن جبرئیل
بود که تسلی میداد حسین تو را اینست که حسین علیه السلام را ملائکه در کهواره نتوانستند بجنبند
آیا چه خواهند حال کرد چه کرنالهای مظلومی او را میشنیدند اشکهای خونین او را میدیدند
و آههای سرد او را میشنیدند که استغاثه میکند الا رحم لوجه الله یرحمنا الا رؤف بنا الا
تواسینا الا رحم کند نیست که از برای خدا بر ما رحم نماید الا رقیق دلی نیست که بحهة امید شفاعت
جد ما بر ما مواسات نماید آیا جبرئیل که خدمتکارش بود و در کهواره اش تسلی میداد کجا بود که در پای
مخدوم خود بکوشد و بیاید صحرا را هلاک کند و زمین را سرنگون نماید اگر چه مامور بود عذاب
آنجماعت را بقیامت اما حزن او و مصیبت مخدومش مجروح و سینه اش مفروح بود و اشک
خونین از دیدهای زار و الحسین گویان جاری بود مگر نشنیدی حدیثی را که ابن قولویه از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حسین مظلوم ع شهید کردند در حریم کبریا دیدند که
فریاد میزند و میخروشد گفتند تو را چه رسید میخروشی گفت چگونه نخروشم و حال آنکه می بینم
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده گاهی نظر بر زمین میکند و گاهی نظر بجرب شما میکند و تبسم
کرده نفرین کند اهل زمین را و همه هلاک شوند و من نیز هلاک کردم بجهة جوش دریای غضب الهی بیکدیگر گفتند
این دیوانه است بعضی متنبه شدند با خود گفتند چه کردیم با خود کشتیم بجهة فرزندان زنا کاری حضرت
جوانان اهل بهشت را راوی گفت عرض کردم فدایت شوم فریاد کننده کی بود فرمود مأمور الاجبرئیل

نمیدانم او را مگر جبرئیل اما انه لو اذن فیهم لصاح صیحة تخطف منها ارواحهم عن ابدانهم بدانکه
اگر اذن داده میشد صیحه میزد که روح همه از بدن بیرون میشد و بانش ملحق میشدند ولکن ایشان را مهلت
داد تا معصیت ایشان زیاد شود تا عذاب ایشان شدید تر گردد فیا لها نکبة لیس لهذین القوم لها سود
الحداد و غاص العلم و العمل آه از مصیبتی که دین پیغمبر را لباس مصیبت پوشانید سیاه پوش گردانید
و چشمهای علم و عمل فرو رفت و قرحة اورثت فی قلب فاطمة ردة عظیمة و جرحا لیس بمندمل
و آه از بلیه که دل فاطمه را مجروح گردانید بجراحتی که مرهم نشدنی نیست و مصیبت عظیمی در دلش گذاشت
که برطرف شدنی نیست واحسرتاه علی نار جرح حشا تنفی علی جسمها النکباء و التهب آی حسرت
و اندوه بر آن مجروحی که او را با بدن چاک چاک بر روی خاک انداخته بودند و بادها از هر جانب
بر بدن شریفش میوزیدند واحسرتاه علی عار لقد نبحت علیه الطف من ریح الصبا طلل
الحسرت بر آن عریانی که او را بر زمین انداخته بودند و بادهای صبا بعوض جامه کفن خاکهای خاک
صحرا بر بدن شریفش افتاده بود ملقا علیا بلا غسل و لا کفن ترب لفلذ والد ما الاکفان
و الغسل سر روز او را بی غسل و کفن انداختند از خونهای بدنش او را غسل دادند و خاکها
بیابان بجای کفن بر او پوشیده شد بر تو پسری بیسوئیه اسیر بلا وطاء فوق المطی و لم یضرب لها
کلل اسیر کردند نان او را و سوار کردند بر شتران بی حجاب و دور بلاد گردانیدند مسیبة مثل
سبی الترک قد سلبت منها القلائد و الاسوار و الحلل آه ایشان را اسیر کردند مثل اسیران
کفار و ایشان را برهنه نمودند قلادها و بندها و خلخالها از ایشان ربودند سواجعا کحمام الایک
نادبة ینهلن من شجو من الصخر و الجبل همه ناله و نوحه خوان مانند کبوتران ایک که ناله میکنند
که دل سنگ کباب میکرد و کوه را از جا میکند و زینب بین ذاک السبی حاسرة لها حزن نهاند و تصرخ
تقول آباشمس آبای و بالقری اذا اکفهر علی الحادث الجلل و در آن میان زینب مظلومه نوحه و ندبه
میکرد و میگفت ای روشنی روز کار من و ای پشت و پناه من در بلا و حوادث روزگار
یا غائبا لیس یرجی عوده ابدا و لا یبعد هذا الفصل متصل ای غایبی که امید باز گشتن او نیست
و بعد از این جدائی دیگر نیست و امید بر شدن در تو نیست و چگونه امید
شدن داشته باشم حال آنکه سر منور تو را بریدند ظننت انت کهف استجیر به عن الزمان فخاب الظن
و الامل ایجان خواهر گمان من این بود که تو پشت و پناه من خواهی بود در نوائب زمان پناه بتو خواهم آورد آخر

الخرامیدم منقطع شد تراشهید کردند و ما را بی پناه گذاردند یا اُمّ قومی الی لبّ علی دمه
قتیل وحش القتلا منه وتاهل ابا در برخیز از قبر و ببین که شیر بیشه شجاعت و نجوم فلک عزت
وجلالت تو را و حضرت مثالت بر زمین انداختند و خون او چنان بر روی زمین جاری شد که مانند
طریب که رخشان از آن سیراب میشود اما بناتک یا امّاه قد حملت اسری واما بنوک العزّ
قد قتلوا ابا در دختران تو را اسیر کردند و بر شتر سوار نمودند و اما پسرهای تو را همه کشتند
عزیزم عجب مصیبت عظیمی است این مصیبت و عجب بلیه شدید است این بلیه ای مصیبت فرزند و کن
و مقام و مشعر و حرام است ای مصیبت فخر کاینات و علت ممکنات و زینت سموات و سبب نزول
برکات و رحمات عظیم و از بهر خون ناحق بعد از شرک توابع آن معصیتی نیست و این قدر که آیات
و اخبار بر تخویف از عذاب آن وارد شده است و تاکید و مبالغه کرده در عظیم بودن معصیت شده در معصیتی
نشده حتی آنکه فرموده جناب باری عز اسمه من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمیعا و جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده لو ان اهل السموات و اهل الارض اجتمعوا فشرکوا فی دم امرء مسلم و رضوا به
لکبّهم الله علی مناخرهم فی النار اگر اهل آسمانها و زمینها شرکت نمایند در خون مسلمانی و راضی باشند
خدا همه ایشان را بر رو در جهنم میاندازد و اگر این همه بجهت کشتن یک مسلمانی باشد پس چه قدر عظیم
میباشد زیاد و کشتن مثل سید الشهدا علیه السلام که امام همه مسلمانان و پیشوای همه مومنان و آقای همه
متقیان و مقتدای خدا پرستان و نگهبان شما معصومان از آفرینش این جهان و مرکز دایره علم و عرفان آفتاب جهان
تابان عالمیان مصباح ابرار و مفتاح اسرار و سفینه نجات کاینات و زورق جهات ممکنات غصن غصن شجره
مبارکه نبوت و رکن رکین معظم امامت است معارف فی البرایا عارفون بهم هادون والعبر جهالهم
جاهل و دلصا الدهر من غصنا صحوهم مملوءان و ما للفیض تعطیل ایشانند خدا شناسان
ایشانند هدایت کنندگان ایشانند شناخته شدگان در صوامع قدس دیگران کیستند و چیستند
جهالی چند میباشند که کسی ایشان را نمیشناسد کفهای دست و زکات و سخاوت ایشانست که مملو
و بخشش میکنند باین مال و ثروت میدهند و بآن جاه و دولت میدهند و بآن کرامت مینمایند و اگر نه از آن
بود که بخشش میدادی قوام دهر و جود دهر و بقاء دهر از شما است بکم فتح الله و بکم یختم خدا افتتاح
فرموده و بسبب شما ختم کرده کبرا که حلت و جوشان شما بود بنقاش اول از اول نقشی که در ابر کار
خانه کشید صورت بند بر شما بود بنکه در هر فیض و هر بخشش که از فیاض مطلق میرسد افتتاح از شما است
و بشما ختم میشود و بکم ینزل الغیث بواسطه وجود شما است که قطرات باران از ابر

رحمت بر ایشانست وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ بواسطهٔ شما است که آسمان بی ستون برپا ایستاده
و بر زمین نمی افتد و عالم خراب نمیشود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است در
ارشاد القلوب که فرمود نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ ما اهلبیت را نمیتوان احدی را قیاس بما
نمود ما کسانی هستیم که کسی که دشمن داشته است ما را دشمن داشته است خدا را و کسی که دوست
داشته است ما را و اقتدا بما کند و قبول کند از ما آنچه را که خدا بما وحی کرده و تعلیم کرده و اطاعت
کند خدا را در حق ما دوست داشته خدا را ای والله کسی را بما قیاس نمیتوان کرد و چگونه توان کرد و حال
آنکه همه طفیل ما بودند و هستند سماعة بن مهران روایت میکند از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام
که فرمود ای سماعه اگر نور ایشان بخدا حاجتی باشد بگو اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَإِنَّ لَهُمَا
عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذَلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ
تَفْعَلَ بِي كَذَا بجمل آنکه خدا را بقدر منزلت محمد و علی قسم بده تا خدا حاجت تو را بر آورد فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ
يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَمْ يَبْقَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ إِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ
إِلَيْنَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ زیرا که در روز قیامت نیست ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمن ممتحن مگر آنکه
محتاج است بمحمد و علی ای چگونه محتاج نباشند و حال آنکه مفتاح جنت و نار بدست ایشانست و جنت
خلایق با ایشانست داخل نمیشود مگر کسیکه با او باشد برائی از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و حرام است
بر هر امتی که داخل شوند در آن محمد و آل محمد وَشِيعَتُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَشَمَائِلِهِمْ و از شیعیان ایشانند انبیا
و مرسلین پس ایشانند پادشاهان دنیا و آخرت و دنیا و آخرت از برای ایشان خلق شده و ما ایشانیم
و هر نیکی خواهند در آن میکنند بامر پروردگار خود و کسی را در آن تصرفی نیست مگر شیعیان که عبید ایشانند و کان
ایشانند و بنده مطیع امین در مال آقایش هر چه بخواهد میکند اگر بر تو گران آمد بعضی از آنچه گذشت
گوش کن تا مساعد بعضی بنا بشوی روایت است از مفضل عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام
از تفسیر إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و آنکه کیست مراد از کسیکه رجوع خلق بسوی او است و حساب
خلق با او است حضرت فرمود هُمْ وَاللَّهِ الْأَئِمَّةُ يَرْجِعُونَ وَعَلَيْنَا يَعْرِضُونَ وَعَنْ حُبِّنَا يُسْأَلُونَ ایشان
ما ائمه بخدا قسم همه خلق رجوع شان بما است و بر ما عرض میشوند اند و سؤال از دوستی ما پرسیده میشوند و شیخ
صدوق در امالی خود روایت کرده که چون روز قیامت جمع کند خدا اولین و آخرین پس میخوانند رسول الله
صلی الله علیه و آله را و علی ابن ابیطالب علیه السلام را پس جامه بسیار در بر رسول خدا میکنند که از مشرق و مغرب
از نور ضیا آن جامه روشن میشود پس مثل آن را در بر علی علیه السلام میکنند پس ایشان را میخوانند و جناح خلایق را

خلایق را بما مفوض مینمایند فحن قسمة اهل الجنة بالجنة واهل النار بالنار بخدا قسم که ما
که اهل بهشت را داخل بهشت میکنیم و اهل آتش را داخل آتش پس پیغمبر را میاورند بدو صف
بر میایستند دو نزد عرش الهی تا فارغ شوند از حساب خلایق پس چون اهل بهشت در بهشت
و اهل آتش در آتش داخل شوند پروردگار عزت میفرماید علی علیه السلام را که زن ایشان را
سپرد و ایشان را تزویج مینماید پس بخدا قسم که علی علیه السلام اهل بهشت را تزویج میکند نه غیر او
و او است که اهل جهنم را داخل جهنم میکند و او است که درهای بهشت و جهنم را بر اهل ایشان
میبندد آری مرتبه محمد و آل محمد را شناختن و بزرگی ایشان را نفهمیده که از امثال این سخنان سبحانش
مینماید جلالت ایشان را بما فهمی که از سبب امر جزئی با ایشان استبعاد میکنی آری ایشانند اسرار
الهی و انوار خدائی ایشانند شموس طالعه و اقمار منیره و نجوم مضیئه و ایشانند چشمهای علوم و معارف
و خزینهای کمالات و عوارف و ایشانند کسانیکه جز ایشان را ادراک مرتبه جلال و معرفت مقام
ایشان عقول عقلا و فهم حکما و ادراک عرفا و عاجز است از تعریف و قلیلی از کثیر شأنی از شئون و نعتی
از نعوت ایشان بیان ادبا و لسان فصحا و بلغا چگونه چنین باشد و حال آنکه صادق آل محمد صلی الله علیه و آله
میفرماید بدرستی که ظهر للملائکة المقربین من معرفة آل محمد قلیل من کثیر لا یحصی یعنی ظاهر شد
از برای ملائکه مقربین از اسرار معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله قلیلی از کثیر است که کثیر را احصا نمیتوانند
پس اگر ملائکه مقربین با آنکه از سکان صوامع ملکوت و از باز یافتگان خطاب جبروت و متوطنان محال قدس
و مجاوران محافل انس اند در معرفت آل محمد قاصر و از ادراک حقیقت آنها عاجز باشند پس فضول عقول را
کجا مجال هوس و جولان میسر و آنجا مقام ستر بوده باشد یا نه بدیده کلام امیر المؤمنین علیه السلام
در خطبه شریفه خود بیان فرموده در مقام اوصاف امام عم میفرماید بعد از کلام طویلی ظاهره امر
لا یمالک و باطنه غیب لا یدرک واحد دهره و خلیفة الله و ولی امره لا یوجد له مثل و لا یقوم
له دلیل فغرزا یعرف معرفتنا او ینال درجتنا او یتهدی کرامتنا او یدرک منزلتنا کرا قوانیست
که برسد بمعرفت ما یا زهره آنکه تواند رسید بدرجه ما یا تواند دید کرامت ما را یا ادراک کند منزلت
ما را حارت الالباب و العقول و تاهت الاوهام فینا اقول عقلها حیران و وهمها سرگردان شده
میگوئیم و در همان خطبه میفرماید هل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم شأن من هو نقطة الوجود
و قطب الدائرات و سر الکائنات و شعاع جلال الکبریاء جل مقام آل محمد عن وصف الواصفین
و نعت الناعتین و ان یقاس بهم احد من العالمین یا چگونه شناخته میشود شأن و مرتبه کسی که نقطه

موجودات و قطب دایره است سرکار شانست و شعاع جلال کبریا بشت بلند تر است مقام آل محمد صلی الله
والهم از وصف واصفان و مدح مادحان کان فَاَیُّ اٰیٰتِ اللّٰهِ اَکْبَرُ مِنْهُمْ فَاَیُّ اٰیَةٍ مِنْ دُوْنِهَا کُلُّ اٰیَةٍ وَ
نِعْمَةٍ اِلَّا وَهُمْ اَوْلِیَائُهَا فَهُمْ نِعْمَةٌ مِنْهَا اَنْتَ کُلُّ نِعْمَةٍ پس اگر بجهت سلامی خدا همه اهل آسمان و زمین را
عذاب کند آیا بجهت کسیکه قلیلی از فضایل ایشان را شنیده چه خواهد کرد و آیا کشتن او با آن نحو که
کسیرا بآن نحو نکشته اند چه قدر عظیم خواهد بود مگر عبث است که حضرت صادق علیه السلام
میفرماید بر زاره بن اعین که ابر زاره آسمان چهل صباح گریست بر حسین بن علی علیهما السلام بخون
و نیز چهل صباح گریست بسیاهی و آفتاب چهل روز گریست بکسوف و سرخی و کوهها پاره پاره
شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش آمدند و ملائکه چهل روز گریستند وَمَا اخْتَضَبَتْ
مِنَّا امْرَأَةٌ وَلَا ادَّهَنَتْ وَلَا ارْتَجَلَتْ وَلَا اکْتَحَلَتْ حَتّٰی اَتَانَا رَأْسُ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ زِیَادٍ زنی از
ما خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نزد تا سر پسر زیاد را از جهت
او آوردند وَمَا زِلْنَا فِیْ عَبْرَةٍ بَعْدَهُ و نه همین است که همین زمانی دلهای ما شده باشد بلکه ما بعد
از این مصیبت همیشه در گریه و ناله میباشیم و جدم هر گاه یاد میکرد او را میگریست اندکی ریش
مملو از آب بدامن میکرد هر کس که گریه او را میشنید بر او دلش میسوخت و از گریه او بگریه می
آمد بدرستیکه ملائکه که در نزد قبر مبارک او هستند در مصیبت او چنان میگریند که هر چه در آسمان
و هوا میباشد از ملائکه از گریه ایشان بگریه در میآیند ای والله عجب نیست که زمین آسمان و زمین
و آفتاب و ماهتاب بل عجب است چرا آسمان پاره پاره نشد و زمین سرنگون نگردید و عالم خراب نشد
آیا هنوز آفتاب طلوع و غروب میکند و ستاره روشنی میدهد و ستارگان نور میدهند آیا جهان برپا
است و حال آنکه جهانیان بیجان و لنگر زمین و آسمان در خاک و خون غلطان و کشتی نجات عصاره
در موجه بلا غرق نمودند و زورق حیات کائنات را بی رونق نمودند شمس فلک امامت را از ظلم جفا
منکسف نمودند بدر فلک عصمت را از ضرب تیغ سنان در خاک خون مخسوف گردانیدند عترت خدا
و رسول را ذلیل کردند و پرورده سینه رسول را در خاک هلاک انداختند نوباوه بوستان علی
مرتضی را از پا در آوردند سکوفه چمن لافتی را پژمرده نمودند سرو خیابان هل اتی را از ارزه جفا
قطع نمودند آه بدست شمر بیدار اکشتند ای مؤمنان را شهید کردند پناه در ماندگان را بی پناه
گذاشتند یا اَرْضُ زُوْلِیْ یَا جِبَالُ تَزَلْزَلِیْ وَشَمْسِیْ تَصَدَّعِیْ لَا تُشْعِشِعِیْ ای زمین جرا بلرزی و ماندی
و قرار داری لحزه بیفتاد و شو و زلزله شو ای کوهها پاره پاره شوید و متزلزل شوید یا شمس حجبی یا

بالبحار تنتحبي فلمثل هذا الخطب ما أو كر تنضب ای ابر بارش رحمت خشك شو و مرا و ع مال
عالمیان را آب ده ای دریاها چرا آبهایتان فرو رفت بر و آرید زیرا که از برای چنین مصیبت سزاوار
بود که آبهایتان فرو روند و خشك بمانند بل بالسماء ترعرعي واستعبري فلمثل هذا الورود معك
تنضب بلکه ای آسمان تو مرتعرع شو و اشك بریز و مضطرب باش از برای این مصیبت باید که اشك
بریزی قتل ابن احمد الوصي فبالكم من فادح منه الفوادح تعجب کشتند فرزند پیغمبر و جگر
گوشه حیدر و آیا پس داد از مصیبتی که مصیبتهای عالم از آن مصیبت تعجب میکنند هتك شفك
للدمام وللدماء وعقايل تبيه وتلك تنكب نه مصیبت نیست بلکه مصیبتی تو که مشتمل
بر انواع مصیبتها بود زیرا که یکطرف خونها را ریختند و یکطرف پردها را دریدند و یکطرف زنان
عفت را اسیر کردند و یکجانب خیمه‌ها را برهنه کردند طفقن له بالترب عار بالعري
تكسوه من نسج الغبار الازيب ایستادند برای او اندوه بر او مظلومیکه او را عریان بر زمین بیابان انداخته
بودند باد های غبار او را از غبار خود او را میپوشانیدند طفقن له دهن المنية مفترا تدعوه
من فرط المصيبة زينب آه از حالتیکه او را تنها بر زمین انداخته بودند و زینب خواتون با دل
سوزان و سینه بریان و دیده گریان نوحه میکرد و میگفت واخي طيب العيش بعدك لم يكن بحلو
ولا ماء المشارب يعذب ای جان برادر بعد از تو زندگی دنیا برما تلخ و ناگوار است و خوش گوار
بر من آبها ناگوار است واخي بعدك لا بقيت وقلما نفس عليك من الحتم تذهب ای برادر
حسین بعد از تو امید دارم که زندگانیم تلف شد نفوس بعد از تو قلیلست از حتم و اندوه قد كنت
نورا في البرية للهدى فدهاه من ليل الضلالة يحجب نوری بودی که از برای گم شدگان وادی
ضلالت روشنی میدادی ظلمات کفر و ارباب ضلال نور تو را فرو نشانیدند و عالمیان را در ظلمت
کفر و جهل گذاردند بارك من خوف ظهر عرندس اهبط متى لا حت لعينك يثرب وانع
الحسين الى البتول وقف على قبر الرسول وقل وداعك يسلب ای مرکب دو ماندگان چون بمدینه رسیدی از ناقه خود فرود آی و خبر به حسین علیه السلام بمادرش برسان و بر قبر
رسول خدا صلی الله علیه و آله و باد بگو که آن بانو بگو لمحمد المختار ان امية هدموا بيوتك عابثين
وخربوا ايها مختار بنی امیه خانه‌ها را خراب کردند و قواعد دین تو را برهم زدند وتقصدوا بالقتل
آلك بعد ما اضحى قواهم بها زو يغضب میراث اهلبیت تو را گرفتند و اموال ایشان را غصب کردند
و باین هم قانع نشدند هم بقصد کشتن ایشان اجتماع نمودند امية حسبك يا رسول الله في وطي الحيول

عَلَى الثَّرَى يَتَقَلَّبُ اخر حسینت را در زیر پای اسبان انداختند که هر جانب میگردید استغاثه مینمود
آقا جان حسین پدر و مادر ما بلکه پدر و مادر شیعیانت بفدای مظلومیت تو ای ابا عبد الله
وَبِمَا نَالَكَ الْحَضْرَاتُ اضْحَتْ بَعْدَهُ بِالسَّلَبِ وَالضَّرْبِ الْعَنِيفِ مُعَذَّبُ آه آه دختران پیغمبر
بعد از تو برهنه کردند و طپانچه مستم میزدند آه بمیدانم دستان او بعد از تو چگونه شادی
کند چگونه میخندند و در مجالس عیش و طرب مینشینند و بچه و طعام لذیذ میخورند و بچه عدد
جامها نیکو میپوشند تعجب است چرا اشک خونین نمیریزند و آه سوزناک بر نمیکشند چرا لباس
مصیبت نمیپوشند بجهت اسم اگر در همه عمر و بلکه در همه دنیا و عمر را از عمر دنیا طویل تر باید
که داغ مصیبت او را توان داد اگر تو ای مصیبت دیده نیکو مراعات نمودی و لوای ماتم را نیکو برپا
نداشتی سکان عوالم ملکوت و ملائکه خطاب جبروت نیکو برپا داشتند مصیبت او را و نعره ها
میزنند که اگر اهل زمین بکبر امی شنیدند مدهوش میشدند اگر تو خوب مجلس عزایش را برپا
نکردی حیوانات نیکو برپا کردند اگر تو نیک نخریدی نکردیدی وحشیان و مرغان بگریستند بحر و بر
اگر تو احیاء بدار آب شور چشم آسمان و زمین بجای آب خون از دیده روان کردند ابن بابویه بسند
خود از مفضل عمر که او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و آنحضرت از پدران خود روایت کرده اند
که روزی جناب حسین بن علی علیهما السلام داخل شد بر برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی علیه السلام
چون نظر شریفش بر برادر خود افتاد ریزه ریزه شد حضرت فرمود یا ابا عبد الله ما یبکیک بجهت چه چیز گریه
تو ای حسین گفت بجهت آنچه بشما میکنند اشقیای امت حضرت امام حسن علیه السلام فرمود آنچه بمن می
کنند بدستگردن زهری پنهانی بمن میدهند که بجهت آن شهید میشوم ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله
لکن روزی مثل روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند در آن روز سی هزار نفر که ادعا میکنند که از امت
جد ما هستند و اسلام را بر خود می بندند فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قِتَالِكَ وَسَفْكِ دَمِكَ وَانْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَسَبْيِ ذَرَارِيكَ
وَنِسَائِكَ وَانْتِهَابِ ثِقْلِكَ پس بقوم و سپاه اجتماع میکنند بر کشتن تو و بریختن خون مبارک تو و هتک حرمت
تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن اموال تو پس در آن وقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون
و خاکستر میبارد و یبکی لَكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَالْحِيتَانُ فِي الْبِحَارِ و میگرید بر تو
همه چیز حتی وحشیها در بیابانها و ماهیها در دریاها شیخ کشی روایت میکند از زید شحام که گفت من با
جمعی از کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم که داخل شد بر آنحضرت جعفر بن عفان طائی پس آنحضرت او را
نزد خود خواند و در پیش خود نشانید پس فرمود یا جعفر عرض کرد لبیک جعلنی الله فداک فرمود

فرمود یعنی انک تقول الشعر فی الحسین وتجیده شنیدم که تو شعر در مرثیه جدم حسین علیه السلام
میگوئی و نیکو میگوئی عرض کردم فدای تو شوم حضرت فرمود بخوان شعری چند را شروع کردم
بخواندن و آنحضرت انقدر گریست که آب از دیدهای مبارکش بر محاسن شریفش جاری و بر روی
ایشان جاری شد و محاسن شریفش تر شد پس فرمود یا جعفر والله لقد شهدت ملائکة الله المقربون
ههنا لیسمعوا قولک فی الحسین بخدا قسم که حاضر شدند ملائکه مقربین در این مجلس از برای اینکه
بشنوند مرثیه ترا بر حسین علیه السلام و بتحقیق که گریستند هم چنانکه ما گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق
که خدا واجب گردانید بر تو بهشت را در این ساعت و ترا امر زید پس فرمود یا جعفر الا ازیدک ایا زیاد
بگویم عرض کردم بلی ای سید من فرمود نیست کسی که شعری بخواند در مرثیه جدم حسین علیه السلام پس بگرید یا بگریاند
مگر که واجب کرده اند خدا بهشت را از برای او و بیامرزد او را این قول را از ابی هرون مکفوف روایت کرده
از حضرت صادق علیه السلام در حدیث طویلی که گفت کسیکه مذکور شود در نزد او حسین علیه السلام پس
بیرون آید از چشمش اشک بقدر بال مگسی ثواب او بر خدا است و لم یرض له بدون الجنة و بغیر از بهشت
نشود بچیزی دیگر از برای او و بالجمله ثواب گریه مصیبت سید کائنات عظیم و مزد ایشان جلیل است پس اگر
امید ثواب از خدا داری در بلیه اولیای او برداشت خود را و اگر دعوی محبت ایشان را داری در بلیه
محبوب خود بنال و آه از دل برآر بخدا سوگند که اگر بشود مردی که مسلمانی را بجرم و گناه از وطن
خود دور کرده اند و در بیابانی بی آب و علف اسیر کرده اند البته دلهای ایشان میسوزد و جگرهای ایشان میگدازد
پس چگونه میشود که اینحالات را که مجملی از مفصلی است نسبت بجگر گوشه فاطمه زهرا علیها السلام بشنوند
و باز ساکت شوند اگر خواهی که مجملی از وقایع آنحضرت را که خالی از اغراق و گزاف و دروغ بوده باشد
بشنوی بشنو تا ملاحظه نمائی که بر او چه روی داد و بیابی که چگونه کار بر او تنگ گرفته و او را از
حرم خدا و رسول صلی الله بیرون کردند و باختیار نبود آنچه واقع شد بر ایشان شیخ مفید علیه الرحمه
در ارشاد خود ذکر نموده که سید الشهدا علیه السلام چون از مدینه عزم مکه بیرون رفت روز سیم شعبان
بود که وارد مکه معظمه گردید اهل مکه و دیگران که در مکه بودند بنزد آنحضرت تردد میکردند عبد الله
ابن زبیر بنزد آنحضرت تردد میکرد لکن بقتل از همه خلق بر او آنحضرت بود زیرا که میدانست
که تا آنحضرت در مکه است کسی با او بیعت نمیکند و چون حکایت امتناع آنحضرت و پسر زبیر از بیعت یزید
معروف و قرار ایشان در خانه سلیمان صرد خزاعی که از اکابر و رؤسای کوفه بود اجتماع کردند و هلاک
معویه را یاد کردند و حمد کردند خدا را پس سلیمان گفت که معویه بدرک واصل شد و حسین علیه السلام

خود را شکستند و با ایشان سازش نمودند و بسوی مکه رفتند و شما شیعیان او و پدر او شید اگر میدانید
که او را یاری میکنید در برابر او جهاد میکنید بنویسید باو و او را طلب کنید و اگر گمان میکنید
سست هستید فلا تغروا الرجل فی نفسه پس این مرد را گول مزنید و فریب مدهید و ایشان گفتند
با دشمن او جنگ خواهیم کرد و جانهای خود را در برابر او فدا خواهیم نمود گفت پس بنویسید
پس نامه نوشتند باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام
از سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان
او از اهل کوفه سلام علیک اما بعد میکنیم خداوند را که هلاک کرد دشمن جبار ما را
که بی رضای امت بر ایشان والی شده بود و اموال ایشان را بناحق تصرف مینمود و بندگان ایشان را
کشت و مال خدا را بجبابران و اغنیا قسمت کرد فبعدا له کما بعدت ثمود بدرستیکه ما را امامی
نیست پس بشتاب بسوی این بلاد و بیا شاید بواسطه شما خدا ما را بر حق و راستی جمع نماید و نعمان بن
بشیر که از جانب یزید معزول است بجمعه و عید او حاضر نمیشویم و بر او تردد نداریم و چون بیاید که عنان
عزیمت باین بلاد منعطف فرموده او را از شهر بیرون خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و عریضه را بعبد الله بن
مسمع همدانی و عبد الله بن وال دادند و امر کردند که بسرعت تمام بخدمت آن بزرگوار والا مقام
رسانند ایشان بسرعت تمام در هفدهم ماه رمضان بمکه رسیدند و نامه را بخدمت آن بزرگوار بردند
و بعد از رفتن آن دو نفر اهل کوفه دو روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی و عبد الله بن
شداد ارجبی و عمارة بن عبد الله سلولی را فرستادند و قریب بصد و پنجاه نامه بایشان دادند که از
یکنفر یا دو نفر یا سه نفر نوشته بودند پس دو روز دیگر صبر کردند پس هانی بن هانی و سعید بن
عبد الله بن حنفی را فرستادند و نامه نوشتند و بایشان دادند که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست
بسوی حسین بن علی علیهما السلام از شیعیان او اما بعد فحی هلا فان الناس ینتظرونک لا رأی لهم
غیرک فالعجل العجل ثم العجل شتاب کن که مردم همه منتظر مقدم شریف تو اند و بغیر از تو رأی ندارند
تعجیل کن تعجیل کن پس تعجیل نما سید بن طاوس رحمه الله گوید که با وجود این نامها که پی در پی
میرسید آنحضرت از رفتن ابا میفرمود و جواب آن صدها را میداد تا اینکه در یک روز ششصد نامه بآنجناب
رسید و دفعات نامه شیعیان سلالة ابرار رسید تا اینکه دوازده هزار نامه بآنحضرت رسید
شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که پس جمعی از بزرگان کوفه مثل شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث
ابن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر نامه نوشتند باین مضمون اما بعد فقد اخضرت

اخضرت الجنائب وأينعت الثمار فاذا شئت فاقبل على جند لك مجند
صحراها سبز شده و میوه‌ها رسیده و اگر با این صوب تشریف بیاوری لشکرهای نو مهیا و آراسته میباشد والسلام ابن شبان
اکثر این اشخاص که این نامها را نوشتند کسانی بودند که در کربلا با آن مظلوم جنگ میکردند و او را
با این نامها از جای خود کندند و هنوز بدیدار آن اشرار نرسیده بود که با شمشیرها کشته و کرزها بجنگ او
بیرون رفتند همین اشخاص که نوشتند که صحراها سبز شده و میوه‌ها رسیده و ما منتظر قدوم میمنت
لزوم تو ایم اکثر ایشان از رؤسای لشکر پسر سعد بودند یکی از آنها عمرو بن حجاج بود و آن بد
بخت در روز عاشورا پسر سعد او را در میمنه لشکر خود قرار داده بود و بروایتی ابن شهر آشوب
او با اعور اسلمی سرکرده چهار هزار نفر بودند که سر آب فرات موکل بودند که اصحاب سید
شهدا علیه السلام از آب منع مینمودند و در وقتیکه حضرت عباس علیه السلام بطلب آب رفت دور او را
گرفتند و او را شهید کردند و در وقتیکه سید الشهدا علیه السلام بمیدان رفتند و بجانب فرات
رانده شدند با آنحضرت مقاتله مینمودند و همین عروة بن قیس بود که در روز عاشورا سرکرده
پسر سعد بود و همین شبث بن ربعی بود که سرکرده پیادگان بود که با آنحضرت جنگ میکردند و او را نیز باران
و سنگ باران مینمودند ای این نیزها و نیزه و شمشیرها میوه آنها بود که رسیده بود که همه را بتحفه
انفرب آورده بودند یا امة باءت بقتل هدائها افمن الی قتل الهداة هداك ای بدترین امتها
که کشید پیشوا و هدایت کننده خود را آیا کی راه نمائی نمود شما را باینعمل بئس الجزاء لاحمد
فی آله و بنیه یوم الطف کان جزاك بد مراعات کردید پیغمبر خود را و بد جزا داد بد فرزند
او را در زمین کربلا شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که آخر قاصد هانی بن هانی و سعید بن
عبد الله بودند که حضرت نامه نوشت با ایشان داد با این مضمون که هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند
و آخر رسولان شما بودند بتحقیق که یافتم مضمون شما را که میگوئید که امامی و هادی نداریم
اینک من برادر و پسر عم و محل اعتماد خود را از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را بسوی شما میفرستم
اگر او مرا اعلام نمود باجتماع شما و اتفاق آراء صاحبان عقل و فضل از شما و اجتماع نامه‌های شما بآن
ناطق میباشد پس من عنقریب بسوی شما خواهم آمد والسلام پس آنحضرت مسلم بن عقیل را طلبیده
و تکلیف سفر کوفه فرمود و آنحضرت با قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبد الله و عبد الرحمن بن عبد الله
ازدی روانه کوفه فرمود و نامه باعیان کوفه نوشت و ایشان را بنصرت خود تکلیف فرمود و چند روز در مکه
توقف فرمود تا اینکه در هشتم ذی الحجه در روز ترویه از مکه بیرون رفتند و مؤلف گوید که آنحضرت

از مکه معظمه زیاده بر آنچه شنیده از نامهای بیاپی و قاصدها بعد که از عقب یکدیگر فرستاده اند که
گروهی عظیم بر در خانهٔ آنحضرت از قاصد جمع شده بود و اشقیای بنی امیه در صدد کشتن آنحضرت برآمده
و آنحضرت را بیطرف مکه بیرون کردند و ناچار و علاج شده روی بسوی عراق گذارد چنانچه وارد شده
که در آنسال یزید بن معویه عمرو بن سعید ابی العاص را امیر حاج نموده با لشکری عظیم روانهٔ مکه
نمود و بدو سفارش نموده که اگر توانی بمکر و خدعه آنحضرت را شهید نما بدو علاوه بر آن سه نفر از قبایل
بنی امیه را نوشته که بهر نحو که باشد و بهر حیله که باشد آنحضرت را شهید نمایند حضرت چون
مطلع شدند بر این امور و یافتند که اگر در مکه بمانند حرمت حرم را ضایع خواهند نمود و در حرم الهی
شهید خواهند کرد لهذا با اینکه محرم شده بودند با حرام حج از احرام حج عدول بعمرهٔ مفرده
فرموده و در روز ترویه از مکه بیرون رفتند زرارة بن صالح روایت کرده که سه روز قبل از خروج
آنحضرت از مکه با شخصی بخدمت آنحضرت رفتیم باو گفتیم که اهل کوفه دلهای ایشان با تو و شمشیرهای
ایشان بر تو است بدست خود اشاره باسمان نمود دیدیم درهای آسمان گشاده شده و فرشتگان
نازل شدند که عذر ایشان را کسی نمیداند مگر خدا پس فرمود اگر برطرف شدن لجوجی بمقامات عالیه
و نقاوت اشیا نبود هر آینه با این لشکر با ایشان مقاتله میکردم لکن یقین میدانم که در آنجا خواهد
بود محل کشته شدن من و اصحاب من و از اصحاب من نجات نمییابد مگر فرزند من علی علیه السلام و چون خبر
رسید بمحمد حنفیه که برادرت از مکه بیرون میرود و بسوی عراق روانه است مشغول بوضو بود و آبی
پیش گذارده بود که از آن وضو میساخت بگریه درآمد گریه بسیار که صدای اشک چشمش که در میان
آب میریخت شنیده میشد مثل باران گریه کرد و آب برزد نماز مغرب را کرده بنزد برادر خود رفت و عرض کرد یا اخی
اِنَّ اَهْلَ الْکُوفَةِ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِاَبِیکَ وَاَخِیکَ مِنْ قَبْلُ ایشان برادر اهل کوفه را میشناسی و میدانی که
با پدر و برادرت چه گونه غدر و مکر کردند و ایشان را یاری نکردند میترسم که تو را نیز مثل پدر و برادر یاری
نکنند و مثل ایشان تو را ذلیل نمایند اگر رای مرا میپسندی آنستکه در مکه بمان عزیز و محترم حضرت فرمود
میترسم که لشکر بنی امیه خون مرا بریزند در حرم مکه و خون من در حرم مکه مباح شود گفت یا برادر پس
برو بسوی یمن و برو بسوی بیابانها در اطراف بیابانها و بسوی عراق مرو حضرت فرمود یا اخی لَوْ کُنْتُ فِی جُحْرٍ هَامَّةٍ
مِنْ هَوَامِّ الْاَرْضِ لَاسْتَخْرَجُونِی حَتّٰی یَقْتُلُونِی یعنی ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانورهای زمین
داخل شوم و بآن سوراخ راضی شوم بنی امیه مرا بیرون میآورند و شهید میکنند پس فرمود باشد تا
تأمل در آنچه گفتی بکنم و چون وقت سحر شد عازم بر کوچ کردن شدند امر بیار کردن فرمود

بمحمد حنفیه رسید برخواست بتعجیل آمد و زمام ناقه برادر بزرگوار را گرفت و گفت یا نفرمودی
تأملی بفرمائی در آنچه عرض کردم فرمود بلی عرض کرد پس چرا روانه کردی مرا بدون تأمل فرمودی
چون از جد شدی بخواب رفتم دیدم جد بزرگوار را که مرا در بغل گرفت و میان چشمهای مرا
بوسید و فرمود یا حسین یا قرة عینی اخرج الی العراق فان الله عز و جل قد شاء ان یراک
قتیلا مخضبا بدمائک ای نور دیده ام حسین بیرون رو بسوی عراق که خدا مقدر فرموده که ترا
در آنجا شهید کنند و بدنت را بخون تو رنگین کنند محمد بکر بیرون آمد و عرض کرد ای برادر اگر تو دل
بکشته شدن داده و از برای کشتن میروی پس بردن زنان چه معنی دارد فرمود یا اخی قد قال
جدی لی انها ان الله قد شاء ان یراهن سبایا مهتکات فی اسر الذل ای برادر جدم خبر
داده است که ایشان را اسیر خواهند برد و پردهٔ حرمت ایشان دریده شود و ذلیل و خوار کردند تا
من نمیدانم ایشان از من جدا نمیشوند محمد بکر بیرون آمد و گریه شدید کرد و یکدیگر را وداع کردند ابن
طاوس روایت کرده است که چون اراده فرمود از مکه بیرون آید خطبه خواند بعضی از عبارات آن مضامین
آن است بسم الله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم بدرستیکه
که خدا مرگ را بر گردن فرزندان آدم انداخت مانند قلاده و ایشان را بسوی آخرت میکشد و ما اولهنه
الی اسلافنا اشتیاق یعقوب الی یوسف چه مشتاق بیتاب کرده ام بخدمت پاک خود مثل
یعقوب بیوسف و از برای من محل کشته شدن اختیار کرده اند که بآن خواهم رسید کانی باوصالی
نقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا گویا می بینم که در این ودی اعضای من پاره
پاره میشود در صحرای کربلا و چاره نیست از دو پاره شدن روزی که مقدر کرده بود برای این امر ما اهل بیت
نرضی بقضائه الهی و راضی ایم و ببلای او صبر میکنیم تا عطا فرماید بما بهترین عطای صبر کنندگان
و بزودی اعضای پاره پاره مجتمع خواهد کرد پدر بزرگوار در حظیرهٔ قدس در نزد حضرت رسالت حق تعالی
دیدهٔ او را روشن خواهد کرد بوعدهای خود وفا خواهد آورد و هر که در او روح شهادت
باشد و شوق جان باختن در راه خدا داشته باشد با ما کوچ نماید که فردا صبح روانه ان شاء الله تعالی
پس ابن عباس نزد آن نور دیده ناس آمد عرض کرد یا ابن رسول الله بیا سفر عراق را ترک کن و مبالغه بسیار
نمود حضرت فرمود یا ابن عباس جد بزرگوارم مرا امری فرموده و در آن سر است که بعد از این بظهور
خواهد رسید مرا واقعه در پیش است که مگر از جد و پدر خود شنیده ام و باید آن بظهور رسد آخر
بسکه مبالغه کرد بنا باستخاره گذاردند آنحضرت فرمود آن را کشود این آیه آمد کل نفس ذائقة الموت و انما توفون

اجور کم چون حضرت بن زاد بدفرمود انا لله وانا الیه راجعون صدق الله وصدق رسوله با برعباس
دیگر مبالغه مکن که چاره از قضای الهی نیست ابن عباس ساکت شد و آنحضرت را وداع کرد فرزندان حسنا
براورده و بیرون رفت پس آنحضرت امر فرمود تا کجاوه‌ها را بار کردند و بارها را بر شتران بستند از
مکه معظمه بیرون رفتند و در دیار مکه و سنگ و کلوخ از فراق آن جهانبان میگریستند
و سکان حرم و حفاظ بیت الله از فراق آن نور دیده عالمیان میخروشیدند و ارکان بیت معظم از
از مفارقت آن ماه مکه و حرم مینالیدند لقد دمعت عیون البیت حزنا لفقد من قلوب
العارفینا از چشمهای خانه محترم الهی اشک حسرت جاری کردید بجهت کوچ کردن آن از روی دعا
وطافت طائفون طواف ثکلی وقد لبسوا السواد ملهفینا ساکنان بیت الحرام و مجاوران کن
و مقام در فراق آن امام انام سیاه پوش کردیدند و مانند زنان عزادار اشکبار بدور آن امام والا
که حرم اعظم الهی بود میگردیدند وکانت ثلبا تهم رثاء لسبط کان خیر الناسکینا و بجانب
بدو نوحه در فراق او میکردند قد اهتموا بنوح فی مقام حزین نفطر الحجر المنینا و
حزن و اندوه را بجای آوردند و دل حجر الاسود را از انفعال بگداختند فقدنا الیوم ریحانا
وروحا ومرجانا ونونا وتینا گویا میگفتند که گم کرده‌ایم روح و ریحان و باطن نون و تین
و مرجان را فقدنا بهم حصرا مبینا وبیت العز والبلد الامینا فقدنا بهم الکهف الانیسا
وسور المحتمین وطور سینا شیخ مفید ره میفرماید که روایت شده است از فرزدق که گفت
با مادرم بحج رفته بودیم در سال شصت از هجرت چون داخل حرم شدیم دیدم حسین بن علی علیهما
السلام که از مکه بیرون تشریف آورده بودند پیش آمدم و سلام کردم و گفتم بابی انت وامی یا ابن
رسول الله ما اعجلک عن الحج پدر و مادرم فدایت شوند چه باعث شد ترا که بتعجیل بیرون آمدی
و حج را بجا نیاوردی فرمود لو لم اعجل لاخذت اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند اسیر میکردند از دست
دشمنان گفتم فرمود تو کیستی گفتم مردی از عرب و بیش از این نام و نشان مرا مپرس فرمود چه خبر داری
از مردم گفتم دانائی را سؤال کردی بدانکه دلهای مردم با تست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضای
الهی آنچه شده است خواهد شد و خدا آنچه خواهد میکند حضرت فرمود راست گفتی امر با خدا است پس
از بعد کلامی چند راحله خود را راندند و رفتند محمد بن عبد الله جعفر پسر عم خود عون و محمد را فرستاد بعریضه
خدمت آنحضرت نوشت با ایشان داد و در آن عریضه اظهار ترک سفر و اصرار بر آن کرده بود و عرض کرده
و تعجیل مدهید تا من بخدمت شما برسم خود رفت بنزد عمرو بن سعید از او خواهش نمود که نبود

بنویسد بآنحضرت نامه که مشتمل بر امان ایشان و نیکی و احسان بوده باشد قبول کرده نامه را گرفته با یحیی
سعید بعقب آن سالار کاروان ابلاغ روانه کردند چون بخدمت آنحضرت رسیدند نامه عمرو را بآن
حضرت دادند و اصرار زیاد و مبالغه بسیار بر ترک آن سفر و مراجعت ایشان کردند حضرت فرمود چه
مرا امری کرده در خواب بجای آنچه فرموده روانم عرض کردند آن خواب چیست فرمود بکسی نگفتم خواهم گفت
تا خدا را ملاقات نمایم چون ایشان مایوس شدند عبدالله پسرهای خود را امر کرد که با پدر رخصت
آنحضرت برویم باد تمنا و جهانما با خود با یحیی سعید بمکه کردند پس حضرت تشریف بردند
تا منزلی که از مکه معظمه کنند از آنجا کوچ کرده بذات عراق تشریف بردند بشر بن غالب دیدند که از
عراق میآید پرسید چه خبر داری از اهل عراق گفت لها بانت و شمشیرها با بنی امیه فرمودند
میگوید ان الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید از آنجا بار کرده تا بثعلبیه رسیدند فریب بظهر و هوا گرم
بود سر مبارک را گذارده بخواب رفت چون بیدار شد فرمود در خواب بدم منادی میگفت انکم ترحلون و المنایا
تسرع بکم الی الجنة شما رحلت میکنید و طی منازل و مرگ در عقب شما سرعت میکند تا شما را بدار سرور
جنت برساند فرزندان حضرت علی اکبر گفت یا ابتاه الستا علی الحق یا ما بر حق نیستیم و در راه خوشنودی
نمیکنیم حضرت فرمود بلی قسم بخدا اینکه بازگشت همه با او است عرض کرد فاذن لا نبالی بالموت پس باک
مرگ نداریم خوبی از زوال دنیای دون نداریم شما را از مرگ باکی نبود و بخلوت انس و محبت خانه قدس
مشتاقید اما داغی بر دل دوستان خود گذارید که هرگز بر طرف نمیگردد لا اری حزنکم ینفد و لا کربکم
یبلی و ان طال المدی مصیبت و اندوه شما هرگز فراموش نمیشود و داغهای بیتابی از بلیه شما هرگز بیتابی
نمیباید اگرچه زمان طول بکشد قد مضی الدهر و یمضی بعدکم لا الحزن یخبو و لا الدمع یرقی
بتحقیق که روزگاری گذشت و بعد از این نیز روزگارها بگذرد و دلها از غم شما آرام نگیرد و اشک
از دیدها باز نمانند لولا رسول الله یحیی بعدکم فعد الیوم علیکم للعزاء اگر رسول خدا
زنده میشد بعد از شما در مجلس عزا مینشست حضرت شب را در آنجا ماندند چون صبح شد اهل
کوفه که او را ابو هرة اسدی میگفتند آمده بخدمت آنحضرت سلام کرده عرض کرد یا ابن رسول الله ما
اخرجک عن حرم الله و حرم جدک محمد صلی الله علیه و آله چه باعث شد که از حرم خدا و رسول خدا
صلی الله علیه و آله بیرون آمدی حضرت فرمود ویحک یا ابا هرة ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت و شتموا
عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت ای ابو هرة بنی امیه مالم را گرفتند و دستم را خالی کردند صبر کردم
و عرض مرا بردند بدل مادرم دادند شتام دادند صبر کردند باز دست از من برنداشتند خواستند خونم

برین تذکر بخیم اشاره بخدا هستم که اینگروه ظالم مرا میکشند و خدای عز و جل لباس ذلت بر ایشان خواهد
پوشانید و شمشیرهای قاطع را بر ایشان مسلط خواهد داشت تا ذلیلتر از قوم سبا باشند که
زنی بر ایشان مسلط شد و در خون و مال ایشان حکم میکرد پس از آنجا نیز کوچ کردند چون بقصر
بنی مقاتل رسیدند عمرو بن قیس میگوید من با پسر عم در آنجا بودیم رفتیم بخدمت آنحضرت پس سلام
کردیم پسر عمم عرض کرد یا ابن رسول الله رنگی بجا سن شریف شما است رنگ خضابست یا رنگ حنا
مبارک است حضرت فرمودند رنگ خضابست ما بنی هاشم زود پیر میشویم پس ملتفت بما شده فرمود
أَجِئْتُمَا لِنُصْرَتِي آیا شما آمده اید که مرا یاری کنید من گفتم مردی هستم پیر و عیال بسیار دارم و اموال
مردم در دست دارم و قرض بسیار دارم و میدانم امر بکجا منتهی خواهد شد و تا خوش دارم که اموال
مردم برطرف شود و پسر عم نیز مثل این عذرها آورد چون بوسعات از ایشان نیامد نخواستند که بشهادت
سرفراز شوند فرمودند فَاظْعَنَا فَلَا أَسْمَعَنَّ بِي وَلَا بِأَبِي سَوَاداً پس بروید و هرگز
نباشید فَإِنَّهُ لَيْسَ مَنْ سَمِعَ اسْتِغَاثَتَنَا مَظْلُومِينَ فَلَمْ يُغِثْنَا زیرا که هر کس فریاد ما را بشنود و غریبی در ماندگی ما را و سیاهی ما را ببیند
بدرستیکه هر که ناله و استغاثه ما را بشنود و سواد ما را ببیند و ناله را جواب نگوید و ما را یاری نکند
خدای تعالی او را بر رو در آتش جهنم اندازد و خدا لعنت کند گروهی را که نالهای غریبی تو را شنیدند ناله
تو را جواب ندادند و یاری نکردند خدا عذاب کند جماعتی را که بیکسی شما را دیدند و بر شما رحم نکردند
فَلَيْتَ أَحْمَدَ وَالْكِرَامَ وَالِدَهُ يَنْشَقُّ بِاللُّطْفِ عَنْ شَخْصِهِمَا التُّرْبُ کاش حاضر بودند جد غایبم محمد
و پدر والا تبارش لِيَنْظُرَاهُ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُنْعَفِرَاً وَنَفْسُهُ بِنِصَابِ الْأَسِنَّةِ تَنْتَهِبُ کاش میبودند
و میدیدند که روی خاک گرم افتاده و از هر طرف کوفیان شمشیرها بر بدن شریفش میزنند وَلَيْتَ يَكْشِفُ
عَنْ وَجْهِ الْبَتُولِ لَهُ بَرَاقِعَ الْقَبْرِ لَوْ يَشْفِيهَا الْكُرَبُ کاش مادرش فاطمه علیها السلام از قبر بیرون میامد و بجانب
نار پرورش کذر میکرد لِيُبْصِرَ الْعَيْنَ مِنْهَا فِي مَحَاسِنِهِ وَالْأَسِنَّةِ حِدَّاً وَالضَّبَا لَعِبُ تا ببیند که نیزهای دشمن چگونه در نزد حسنش امد و شد میکنند و بدنش را سوراخ مینماید و شمشیرهای
ایشان جسمش را چاک چاک مینماید و شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که چون نوجوان زنده افاق بیمد
عراق بجمع سرکرده اهل کفر و نفاق پسر زیاد لعین رسید حصین بن نمیر سکونی را با جمعیت بسیار فرستاد تا
قادسیه را بخفان و از سمت قادسیه را بخفان و از سمت بکر قادسیه را قطقطانیه را گرفتند و راهها را بستند
و سرراهها را گرفتند و چون مسلم بن عقیل که در کوفه رفت ابتدای امر اجتماع مردم را مشاهده نمود عریضه
بخدمت آنحضرت نوشت اهل کوفه نیز عریضه نوشتند که صد هزار شمشیر از برای نصرت تو مهیا است البته

البته بقبیل نماز طلوع آفتاب بما نزد ابا این محال بیاخبر میباشد و دیدهای منتظر انرا از پاره در آفکند
و این امر هفده روز قبل از شهادت مسلم بود و آنحضرت را خبر از شهادت مسلم نبود و حال آنکه بعد از
آن روزی که آنحضرت از مکه بیرون آمده اند شهید کرده بودند زیرا که او در روز ترویه که آنحضرت بیرون رفت
از مکه خروج کرده و در روز عرفه شهید شد پس آنحضرت که بواجز رسیدند نامه باهل کوفه نوشتند
باین مضمون که نامه پسر عم من رسید اجتماع شما و حسن رای شما را یافتم و شما را دعا کردم اینک بجانب
شما روانه شدم در روز شنبه هشتم ذی الحجه پس شما در امر خود اهتمام نمائید و آماده باشید که
در این روزها خواهم رسید و نامه را بعبد الله بن یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود و بوابی
بقیس مسمی صیداوی دادند و او را بجانب کوفه فرستادند چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر
او را گرفت چون او را بدیدند سوار ما ایشان را کاغذ را بیرون آورده پاره پاره کرد او را نزد پسر زیاد فرستادند
ابن طاوس میفرماید که چون او را نزد پسر زیاد بردند پرسید تو کیستی گفت از شیعیان علی بن ابیطالب
و فرزند اویم گفت چرا نامه را پاره پاره کردی گفت بجهت آنکه ندانی که در آن چه نوشته گفت نامه از
کی بود و از برای که گفت از حسین بن علی علیهما السلام بود بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسم ایشان را نمیدانم آن ملعون
در غضب شد و گفت بخدا قسم که دست از تو برنمیدارم مگر اینکه اسم ایشان را بگوئی یا بر منبر روی حسین
علی و پدر او را لعن کنی یا آنکه تو را پاره پاره میکنم آن شقی گفت اما اسمهای ایشان را نمیدانم اما لعن را
میکنم پس بر منبر بالا رفت و حمد الهی کرد و صلوات بر فخر کائنات محمد مصطفی صلی الله فرستاد و پس از طلب
رحمت بجهت امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه علیه و اولاد امجاد آن بزرگوار نمود پس لعن کرد حسین را
و پدر ملعونش را و لعن کرد بر بنی امیه یکی یکی تا اعز عنا و ظالمان ایشان را شمرد پس گفت اگر من فرستادم
علی علیه السلام میباشم او را در فلان موضع گذاردم پس بیتابید بگو او و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه او را
گرفته بر بالای قصر بردند با دستهای بسته او را سرنگون کردند و استخوانهایش خورد شد و هنوز رمقی در
او بود ملعون سرش را از بدنش جدا کرد پس آنحضرت قطع منازل میفرمود و پسر زیاد چنان راهها را مسدود
کرده که از واقصه تا راه شام و از آنجا تا راه بصره کسی را نمیگذاشتند داخل شود یا بیرون رود حضرت در
بین راه ببعضی از اصحاب رسیدند از ایشان استفسار فرمودند گفتند نمیدانیم غیر آنکه نعلم ان
لا نستطیع ان ندخل و لا ان نخرج مگر اینکه میتوانیم داخل شویم یا بیرون آییم صاحب مناقب میگوید چون
حضرت وارد خزیمیه شدند و نزول اجلال فرمودند یکشب و یک روز در آنجا ماندند در صبح خواهران
آنحضرت بنی خواتون نزد آنحضرت آمده عرض کردند آیا خبر ندهم شما چیزی را که دوش شنیدم فرمود بگو گفت دوش

امری بیرون آمدم هاتفی را شنیدم میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهدٍ فمن یبکی علی الشهداء
بعدی ای چشم گریه کن و جهد کن در گریستن و کوشش نما در آب دیده ریختن کی خواهد
بر آن شهیدان بعد از من علی قومٍ تسوقهم المنایا بمقدارٍ الی انجازِ وعدٍ ای چشم گریه کن
آن قومی که مرگ میبرد ایشان را تا موضعی که باید بوعده خود وفا نمایند حضرت فرمود این خواهد
این قضای الهی است خواهد شد این قول و پیروی کرده است که چون آنحضرت بعقبة البطن
رفتند با اصحاب خود فرمودند ما آراني الا مقتولاً بمنامم خود را مگر از کشتگان عرض کردند
آنرا فرمودند بجهت خوابیکه دیده ام بر این دلالت دارد عرض کردند چه خواب دیده فرمودند رأیت کلاباً
تنهشني اشدها علي کلب ابقع در خواب دیدم که سگهائی چند بر من حمله آورده اند و مرا میدرند
و از همه بدتر سگ ابلقی بود که بیشتر بر من حمله میکرد و نفر از قبیله بنی اسد عبد الله و منذر
میگویند ما از حج فارغ شدیم و بسرعت در عقب آنحضرت میآمدیم که بآنحضرت ملحق شویم در نزدیکی
ثعلبیه شتر سوار بر ما دیدیم در کنار راه و آنحضرت نیز او را دیدند و ایستادند گویا میخواستند او
کار او خبر گرفته باشند چون آمد بکنار رفتند آنحضرت رفتند ما نیز آمد رفتند گفتیم تو کیستی گفت زبیر
گفتیم ما نیز از بنی اسد میباشیم چه خبر داری از مردم کوفه گفت بلی خبر دارم بیرون نیامدم از کوفه
مگر آنکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند و رأیتهما یجران بارجلهما في السوق و دیدم
پاهای ایشان را که گرفته بودند و در بازارهای کوفه میکردانیدند برگشتیم و بآنحضرت ملحق شدیم حضرت
شب بثعلبیه رسیدند چون فرود آمدند نزد آنحضرت رفتند سلام کردیم و عرض کردیم که آنسواره زاده
راه دید پدر فرمودند بلی میخواستم از او سؤال کنم پس ما گفتیم از او سؤال کردیم و او مرد صادقیست و از جانب
ما است خبر داد ما را که مسلم و هانی را کشتند ایشان را در بازارها کشیدند چون این خبر را شنیدند ملکه
فرمودند انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما ما عرض کردیم ترا بخدا قسم میدهیم که از اینجا برگرد
و خود و اهلبیت خود را در مهلکه مینداز و در کوفه یاور و شیعه نیست بر ایشان مگر میترسیم که اهل کوفه
امت متفق شوند و بشما اذیت رسانند پس حضرت نظر به پسران برادران مسلم کرد ایشان را از قتل
مسلم باخبر کردانید ایشان را دلداری نمود و در مراجعت با ایشان مشورت فرمود ایشان عرض کردند که
دست از خدمت تو برنمیداریم تا طلب خون مسلم از ایشان کنیم یا شریک با کار او چشیده ما نیز بچشیم پس
آنحضرت فرمود لا خیر في العیش بعد هؤلاء بعد از این امور زندگانی خیری نیست ما دانستیم که آنحضرت دل
بر قتل گذارده و تن بکشتن شدن در داده آورده اند که مسلم را دختری بود صغیره که پیش او را دوست

دوست میداشت کرایم بهانه پدر را داشت و اهلبیت او را نسلی میدادند آنحضرت آن طفل را طلبیدند
و دست محبت بر سر و روی او کشیدند و با او ملاطفت میفرمودند آن طفل عرض کرد یا ابن رسول الله
با من ملاطفتی میفرمائی که مناسب حال یتیمانست مگر پدرم شهید کرده اند حضرت طاقت تحمل
نیاورده بی اختیار گریان شد سیلاب اشک از دیدهای اشک ریزش فرو ریخت فرمود غم مخور
که من بجای پدر تو میباشم خواهرم بجای مادرت و دخترانم بجای خواهرت و فرزندانم بجای برادرت
آن طفل بی اختیار ناله از شیون برآورده اشک از دیده ریخت ای کاشکی نخست مادر زاده
تا این زمان دست پدر را ندیده ای کاشکی شناخته خواب گاه او تا سر چه خاک بر فرق او
نهاده ای از گریه آن طفل صدای گریه از خدرات سراپرده عصمت پرده نشینان سرادق طهارت بلند
شد شیون و شورشی در میان زنان و دختران بلند شد که حاضران همه گریه آمدند و دیوانه
مسلم عمامه از سر برداشتند و ناله وا اباه وا مسلماه گویا باوج فلک میرسانیدند و هر یک گویا
چنین میگفتند بدل داغی عجب دارم نمیدانم که چون گویم دلا خون شو که تا بر خاک خود یک
لحظه خون گریم تنم پر زخم محنت سینه پر داغ بی یاری که از زخم بیرون کاماز زخم درون گریم
و بروایت ابن طاوس در خبر مسلم در زباله با آنحضرت سید و از آنجا کوچ کرد که فرزدق شاعر
بخدمت آنحضرت رسید عرض کرد یا ابن رسول الله کیف ترکت الی اهل کوفه وهم الذین قتلوا
ابن عمک مسلم بن عقیل چگونه اعتماد میکنی بر اهل کوفه و حال آنکه ایشان کشتند پسر عم تو
مسلم را و با پدرت آن کردند که مرگ خود را از خدا میطلبید و با برادرت بیوفائی کردند آنحضرت
اشک از دیدهای مبارک ریخت و فرمود رحم الله مسلما خدا رحمت کند مسلم را که روح او بر
اهل و اصلش اذا قضی ما علیه وبقی ما علینا آنچه بر او بود بجا آورد و باقیست آنچه بر ما است پس
چند شعر میخواند که دلالت بر نا امیدی و یاس از دنیای دنی میشود و بروایت شیخ مفید علیه الرحمه
در زباله خبر قتل عبد الله بن یقطر را بآنحضرت رسانیدند آنحضرت خطاب بهمراهان طلبید فرمودند
خبر وحشت اثر قتل مسلم و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر بما رسیده معلومست که شیعیان ما دست از
یاری ما برداشتند و ما را یاری نمیکنند من شما را مخیر کردم هر که خواهد از شما برگردد بر شما
حرجی نیست چون نیاز شما که بخدمت نقله عالم آمده بودند یاد رین راه بخدمت آنحضرت ملحق شده
بودند بطمع اینکه آنحضرت در کوفه امیر خواهد بود و با نجهت نیای ایشان محمود میشود چون دیدند که
بجز کامی چیزی نیست و بغیر از کشته شدن راهی در پیش نیست مقامات غالیات جنابرا در نظر

نبیاوردند و مراتب ثنای خداوند جل و عز مشاهده نمودند کشتند تا زود است جانرا بدر برند و جسد
کوشته پیغمبر خدا و رسول را تنها و ضایع گذاردند متفرق الناس و اخذوا یمینا و شمالا تا آنکه
بیشتر متفرق شدند و از چپ و راست بدر رفتند بمیدانم در آن حال بر احوال آن برگزیده
ذوالجلال چه رسید و آن زنان درمانده و دختران بیکس که بی یاور خود را و مولای خود را بدین
چه بر ایشان سر بسر آری بیمونس این راه کار هر کس نیست و نوشید این باده شغل هر کس نیست
بیت هم عشق طلب کنی هم سر خواهی اری خواهی ولی میسر نشود بلی سعدی که پاکی طینت ایشان
و زیادتی یقین و معرفت ایشان را پای بست نیامده و از روز اول در خدمت آنشمس فلک عصمت
بودند در خدمت او باقی ماندند بلکه گویا میگفتند لا خیر بعدک فی الحیوة و لا خیر فی
ظل الکرامة الا انه تلعب لا کان یوم لا تکون و لا خلت منک الدیار و لا القفار و سبب بعد از تو
زنده گانی دنیا را چه کنم و سلامتی دنیا را نمیخواهم نباشد روزی که تو در آن روز نباشی و نباید دنیا
کربلا و از وجود شریف تو خالی باشد پس کشتند تا از بطن عقبه گذشتند پس شخصی از بنی عکرمه
که او را عمرو بن خزان میگفتند بخدمت آنسبط الذبیح آمد عرض کرد کجا میروی فرمودند کوفه گفت تو را
بخدا قسم میدهم برگرد فوالله ما تقدم الا علی الاسنة و حد السیوف بخدا قسم نمیروی مگر بسوی نیزه
مخالفان و تیزی شمشیر دشمنان و همین کرده اشعار کرد و طلب تو فرستادند اگر تو را یاری کنند
خوب و الا با این حال صلاح نمیدانم رفتن تو را حضرت فرمود ای بنده خدا اینچه میگوئی نمیدانم لکن ارادتی بر من
واجبست بیت بارها گفته ام و بار دگر میگویم که من دلشده این بخورم میشوم من اگر خاکم اگر کل من
از آن دست که از آن دست کسی پرورده میرویم پس فرمود والله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه
العلقة من جوفی بخدا قسم نمیگذارند تا این دل خون شده ام از حلقم بیرون کنند
چون چنین کنند مسلط شود بر ایشان کسیکه ایشان را ذلیل گرداند بنحوی که ذلیل تر از همه امتها باشند
دلهای شیعیان تو بفدای دل خونشدان باد ای ابا عبد الله فای عین علیک منهمل و ای قلب
علیک غیر مقطور کدام چشم است که دیده های گریان تو را یاد کند و نگرید و کدام دلست که دل پر
خون تو را یاد کند از غصه کباب نشود و نشکافد یاد و قعة الطف قد اضرمت نار جوی فی کل
قلب من الایمان مسجور یاد واقعه کربلا آتشی در دلها افروخته که هرگز خاموش نمیشود مرد تنگدل
پسر زیاد جز آنحضرت را یاری رسانید اولاد آن حرام زاده مردم را بوعده و وعید فریب دادند
امام محمد میخواند حر بن یزید ریاحی را بسر کردگی هزار سوار باستقبال آنحضرت فرستاد که هر جا بود بیابد

در زمین بی آب علف لجام را فرود آور و مرا اعلام کن تا امر تازه از من بشنوند انوار الحجر
فرو گرفته بودند در طلب آن منتهی الغایه بن بیشانند چون جناب حسین علیه السلام از بطن عقبه
بنزل اشراف تشریف آوردند در حرم فرمودند تا اصحاب آب بپای بر داشتند و در براه
گذاشتند تا نصف روز راه رفتند ناگاه یکی از اصحاب گفت الله اکبر حضرت فرمود خدا بزرگتر است چرا
تکبیر گفتی گفت رخت خرما نمایان شد بعضی از همراهان گفته بخواهیم که در امکان نخل نباشد
حضرت فرمود پس چه پدید گفتند والله نری اسنة الرماح واذان الخیل بخدا قسم که این سرهای نیزها
مخالفانست چون این را پدید حضرت فرمود که اصحاب از زاهیل کردند تا خود را بدو حشم برسانند
و در حوالی آن فرود آیند که اگر بمقاتله آنجا مدان پناه ایشان باشد چون اصحاب آنحضرت میل کردند
و اصحاب حر نیز میل نمودند تا آنکه اول اصحاب آنحضرت وارد امکان شدند حضرت فرمود خیمها را زدند
که در آن لشکر وارد شدند و در برابر ایشان صف کشیدند چون هوا گرم بود و آثار تشنگی از ایشان
مشاهده شد حضرت فرمود که ایشان را آب بدهید و اسبهای ایشان را سیراب کردانید و کم کم آب بایشان
دهید چون تشنگی خورد اند مبادا ضرر کند پس طشت و خمها را پر از آب میکردند و همه را
تا آخر سیراب کردند و حیوانات ایشان را آب دادند علی بن طعان محاربی گفت من در لشکر حر بودم و ضعیف
افتاده بودم و دور از همه مردم چون حسین علیه السلام از تشنگی من آگاه شد فرمود یا بن الاخ شتر را
بخوابان خوابانیدم شتر را و سر خیک را گشودم شروع کردم بآب خوردن چون وقوف نداشتم آبها
از دهن خیک میریخت حضرت فرمودند دهن خیک را بر کردار من ندانستم آن بزرگوار خود تشریف آوردند
دهن خیک را بر کردانیدند آنرا در دست بجو متعاف کرده تا خود را سیراب کردانیدند حضرت علی علیه السلام
ایشان را آب داد از زحمت تشنگی خلاص نمود ایشان عوض آب شمشیرهای آبدار بر بدن او زدند او را بالب تشنه
شهید کردند و اسبان ایشان را سیراب کرد و ایشان طفل شیرخواره او را آب ندادند بلکه بعوض آب بیکان
نیزه حلقومش زدند ایشان بدون آنکه آب طلبند حضرت ایشان را سیراب کرد و هر چند ناله
و عطش کرد و هر چند گفت اسقونی شربة من الماء فقد تشفت کبدی من الظماء آخر یک شربت آبی بمن
بدهید که جگرم از تشنگی کباب شد ایشان بجز بد و شتاب و ناسزا و دشنام جوابی نداد ندا حسین
علیه السلام در میانه بی آب و آبادانی ایشان را آب بدهد از برای آنکه در روز کرم آنکروه خواهان
نمانند ایشان در مقابل در کنار فرات شربتی از آب بآنجناب ندادند و من العجائب ان عذب فراتها
تشدی مسلسلة و لن ینفذا ظام و قلب السبط ظام حقو و ابوه یسقی الناس سلسبیل غدی

از عجائب روزگار اینست که آب فرات جان و نور بگذاشت که نهرهای آن مملو بود و نشویش کردند آن ندا
شربتی از آن آب بسبط پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ندادند تا با حر گفتند او را شهید کردند از
غرایب روزگار آنکه پدرش در قیامت ساقی کوثر و سلسبیل میباشد همه کس از دست
او سیراب میشوند و بفرزندش یک جرعه آب ندادند تا از دست پدرش ما لا مال بگیرند
قَتَلُوهُ فِي الْبَيْدَاءِ ظَمْآنَ الْحَشَا وَالْمَاءُ شَهْلٌ الذِّئَابُ بَرْدًا کشتند او را در میان بیابان
با لب تشنه و حال آنکه گرگان وادی ضلالت و سگان وادی شقاوت سیراب بودند و بالجمله
حر با آنحضرت تا وقت ظهر داخل شد حضرت فرمودند بحجاج بن مسروق که اذان بگوید چون اذان
گفت حضرت بیرون آمدند با ازار و نعلین روی خود را با نقوم کرد فرمود ایها الناس من بسوی
شما نیامدم مگر بعد از آنکه نامهای متواتر و قاصدهای متوالی از شما بمن رسید که ما را
امامی نیست هدایت کننده نمیباشد چنان یافتم که شما طالب هدایت هستید پس بسوی شما
آمدم حال اگر بر مواثیق خود هستید عهدی با من بکنید که من مطمئن از شما شوم اگر ناخوش
دارید آمدن من بسوی شما برمیگردم بسوی مکانی که از آن آمده ام ایشان همه ساکت شدند
حضرت فرمود تا اقامه گفتند و بحر فرمود میخواهی با اصحاب خود نماز کن گفت همه با تو نماز میکنیم دو لشکر
در عقب آنحضرت صف کشیدند نماز ظهر کردند حر بمکان خود برگشت چون بجهت او زده بودند داخل
خیمه شد با پانصد نفر از اصحاب خود و ما بقی عنان اسبها را گرفتند در سایه اسبها نشستند و حضرت
نیز بخیمه تشریف بردند چون وقت عصر شد امر فرمود که مهیا و فتن شوید تا نماز عصر را کرده نماز
عصر را نیز گذاردند و بعد از سلام روی مبارک را با نقوم لثیم کرده فرمودند ایها القوم ما اهلبیت پیغمبر
و اولی میباشیم از این قوم که دعوی ریاست با اهل که خود ایشان هست میکنند و بجور و عدوان
سلوک میکنند و اگر راضی نمیشوید مگر آنکه خود ما را نشناسید و کار دهید با ما و رای شما برگشته
از آنچه در نامهای خود نوشتید من بر میگردم حر گفت بخدا که نمیدانم این نامها که میگوئی چیست
و چیزی از آنها ندارم پس حضرت بعقبة بن سمعان فرمود اخرج الخرجین الذی فیهما کتبهم بیاور دو خرجین
که در آن نامهای ایشان است چون آوردند خرجین پر مملو از کاغذ را در پیش او ریخت حر گفت ما
از اینها نیستم من مأمورم که دست از تو برندارم تا تو را نزد پیر زیاد برم حضرت فرمود با اصحاب خود
که بار کنید چون بار کردند فرمود که برگردید خواستند برگردند حر مانع شد حضرت فرمود ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ ما
تریدُ چه میخواهی گفت اگر غیر از تو از عرب بمعرض مادرم میشد البته جواب میدادم و لکن ما لی من ذکر

ذِكْرًا مِثْلَ الْإِبْرَاحِسَنِ مَا نَقْدِرُ عَلَيْهِ وَلٰكِنْ در حق ما در تو بجز تعظیم و تکریم چیزی نمیتوانیم کرد
باری چون بیامدن پیاده گذشت حر گفت من مامور بقتال تو نیستم و لیکن مامورم که ترا رها نکنم تا ترا
بکوفه برم اگر نمیخواهی پس راهی را بگیر که نه بکوفه رود و نه بمدینه تا بیزید باز بنویسیم شاید خدا مرا
خلاص کند از اینکه مبتلا شوم باینکه ضرری از من نسبت بشما برسد لهذا آن بیشرم و سالک طریق
ابتلا و قافله سالار کاروان رنج و عنا فرمودند که از راه قادسیه بکوفه میرفتیم که ذو حسم طرف
چپ را گرفتند و حر نیز با آنحضرت مبالغه از راه خیر خواهی بخدمت آن والاهمت عرض کرد یا حسین انی
اذکرک اللہ فی نفسک فانی اشهد لئن قاتلت لتقتلن ای حسین التماس میکنم از تو و یاد آوری
مینمایم ترا که ترک مقاتله کن که اگر مقاتله کنی البته کشته میشوی حضرت فرمود افبالموت
تخوفنی آیا بمرگ میترسانی مرا مگر امر بهین میگذرد که مرا بکشند مگر نشنیدی که شخصی از
قبیله اوس میخواست یاری رسول خدا نماید پسر عمش او را میترسانید که بکجا میروی کشته خواهی
شد او در جواب این شعر را خواند سامضی بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا
وجاهد مسلما وواسی الرجال الصالحین بنفسه وفارق مثبورا وباعد مجرما یعنی عزم
کرده ام و با عزم خود باقیم و مردن ننگ و عار نیست بر مرد هرگاه نیت او حق باشد و جهاد کند در
حالتیکه مسلم امر الهی کرده باشد و مواسات نماید با مردان صالح فان عشت لم اندم وان متم
لم اکفی بک ذلا ان تعیش وترغما اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر کشته شوم کسی ملامتم نمیکند
و مذلتی بدتر از این نیست که آدمی تذلل کند و ماعش بخاک مالیده شود و بعضی از علما قبل از این
شعر این شعر را نیز ذکر کرده اند اقدم نفسی لا ارید بقاءها لتلقی خمیسا فی الوغا وعرمرما نفس
خود را پیش میفرستم و دست از زندگی خود میشویم نمیخواهم زندگی خود را تا هر روز در لشکرهای
گران بلا مبتلا باشم حضرت یکی از اصحاب را که راه دربیرا هر بلد بود پیش انداخت خود با اصحاب در عقب
میرفتند حر از ایشان کناره کرد و با ایشان میرفتند تا بقصری منازل رسیدند در آنجا نزول اجلال نمود
آن مکان را خیمه سراپرده و سرادقات جلال فرمودند دیدند خیمه در آنجا زده فرمودند از کیست گفتند
از عبد الله بن حر جعفی میباشد فرمود او را بخوانید چون رسول ایشان بر او آمد آن بیسعادت گفت بخدا
که از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه ناخوش داشتم که حسین داخل کوفه شود و من در کوفه باشم بخدا قسم که نمیخواهم
او مرا ببیند مرا من او را رسول چون برگشت آنجناب بجهت امام جهت خود بخیمه او تشریف برده و سلام کرده
نشستند پس او را بیاد خود خواندند او کلام اول را اعاده نمود گفت دست از من بدار فرمود اگر یاری

ما نمیکنی از خدا بترس از اینکه با کسانی باشی که با ما جنگ میکنند فوالله لا یسمع واعیتنا احد
ثم لم ینصرنا الا هلک بخدا قسم که نیست کسیکه ناله مظلومی ما را بشنود و ما را یاری نکند مگر اینکه
هلاک میشود گفت این هرگز نخواهد بود پس برخواسته بمنزل خود تشریف بردند و در آخر شب امر کرد
تا آب برداشتند از آن منزل کوچ کردند و تا صبح راه رفتند چون صبح شد فرود آمدند و نماز کردند و سوار
شدند بچپ و راست نگریستند که از حر و لشکر او جدا شوند ایشان دست برنمیداشتند و هرگاه میآمدند که
ایشان را بجانب کوفه میل دهند امتناع میفرمودند پس راه رفتند تا به نینوا رسیدند ناگاه سواره را
دیدند که از کوفه میآیند همه ایستادند تا به بینند چه خبر دارند چون پیش آمد بر حر سلام و بر آنحضرت
سلام نکرد و نامه را بحر داد که پیش او نوشته بود اما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی هذا
و یقدم علیک رسولی و لا تنزله الا بالعراء فی غیر حصن و لا علی غیر ماء هرچه نامه من بتو رسید حبس
کن حسین را و نگذار و مگذار فرود آید مگر در بیابان بی آب و علف امر کردم رسول خود را که همراه
تو باشد تا جواب نامه مرا بیاورد که انفاذ امر من نموده پس حر مضمون نامه را باصحاب آنجناب رسانید
و نامه را بر ایشان خواند پس حر خواست ایشان را در بیابان فرود آورد آنحضرت فرمود بگذار تا در نینوا
یا غاضریه یا شفیه که مزار عجیبند بودند در آنحوالی فرود آییم حر گفت بخدا که نمیتوانم زیرا که این مرد
که فرستاده است جاسوس است خبر خواهد برد از خود و عیال خود میترسم ظهیر بن قین عرض کرد یابن رسول الله
بخدا قسم هرچه میبینم مرا میترسد بدتر خواهد شد بگذار تا با ایشان جنگ کنیم که این آسان تر است از
مقاتله با لشکر عظیم که بعد از این بر سر ما خواهند آمد حضرت فرمودند که من ابتدا بقتال نخواهم کرد صاحب
نظر بیکوید که آنحضرت جمع کرد اهلبیت خود را و فرزندان و برادران خود را و نظر بر ایشان کردند و بسیار
گریستند و گفتند اللهم انا عترة نبیک محمد و قد اخرجنا و طردنا و ازعجنا عن حرم جدنا و تعدت
علینا بنو امیة خداوندا ما عترت پیغمبر توایم و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را راندند و از حرم محترم
جد خود برکندند خداوندا حق ما را از ایشان بستان و ما را یاری ده بر ستمکاران پس فرمودند مگر این
زمین زمین کربلا است گفتند بلی بر وایتی چون اسم کربلا را شنیدند چشمهای مبارکش پر از اشک شد
و گریست و گفت اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء پس فرمود هذا موضع کرب و بلاء هنهنا مناخ رکابنا
و محط رحالنا و مقتل رجالنا و مسفک دمائنا اینجا اندوه و بلا است این محل خوابیدن شتر
ما است و اینست محل تخلیه بارهای ما و اینجا است محل کشته شدن مردان ما و محل ریختن خونهای ما و اینجا
ذبح نسائی حرمی حتی علیهن سوء المذل سر بالا این مینشست که زنان خون مرا میریزند و حرم مرا ذلیل

ذلیل و اسیر میماند فیها تُقتَلُ اَبطالی وَتُذبَحُ اَطفالی وَتُستَعبَدُ الاَحرارُ اَرادِلُ اینزمینست که
مردان شجاع ما را میکشند و اطفال ما را ذبح میکنند و اهلبیت مرا که آزاد کانند بر بندگی و
کنیزی میکیرند حُطَّ الرِّحالُ بِها یا قَومِ وَانصِرِفوا عَنّی فَما لی عَنها مَحیصٌ بارها را فرود آورید
و جنبها را برپا کنید و هر کدام که خواهید برگردید که این منزل لعنت من و دار اقامه منست که از این
منزل کوچ نخواهم کرد و مجاور این دیار بلا و محل رنج و عنا خواهم بود پس بارها را فرود آوردند
و امر فرمود سرادقات عزت و جلالت و خیام عصمت و طهارت را برپا کردند انصفه بیابان از شک
جنان نمونه مخیم خیام جلال فرمود بیت و انکه سرادقی که ملک محرمش بود کندند از مدینه بکربلا
زدند هِیَ خَیمَةٌ جِبرَئیلُ یَخدِمُ اَهلَها وَالرّوحُ وَالاَملاکُ خِدمَةُ مُقتَدِرِ آن خیمه خیمه بود که جبرئیل
و روح و سایر ملائکه مقربین مثل غلامان خادم و پاسبان او بودند هِیَ خَیمَةٌ خَضَعَت لَها جَمیعُ
المُلوکِ کَبَعضِ کَقَیصَرِ خیمه بود که سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین با جاه و جلال در نزد آن خاضع
و خاکسار بودند هِیَ خَیمَةٌ اَبوابُها فُتِحَت بِصَرصَرِها صاحَت بُکاءَ المُستَغیثِ آن خیمه خیمه بود که
در وقت کشودن ابوابش و بهم نمودن اساس آن آوازی از آن میامد مثل آواز کریه که بر جنب خود
میگریست هِیَ خَیمَةٌ لَو کانَ اَحمَدُ حاضِراً لَبَکی لَها مِثلَ السَّحابِ المُمطِرِ آن خیمه خیمه بود که در آن
اگر پیغمبر خدا بود بر آن نظر میکرد مثل ابرها اشک از دیده میبارید هِیَ خَیمَةٌ بِبَکی وُقوعُ عَمودِها
جَزَعاً عَمودَ الدّینِ فاحَ خَبیرِ آن خیمه خیمه بود که شکستن عمود آن عمود دین الهی را شکست و بدهای عمود
دین امیرالمؤمنین عم را اشک بار نمود پس حضرت پای شریف از رکاب خالی نمود از اسب فرود آمدند
و بعضی از ثقات ذکر کرده اند که ام کلثوم عرض کرد که ای برادر این بادیه هولناکی است از آن خوف
عظیم بر دلم جا کرده حضرت فرمود ای بهن که من در وقت عزیمت صفین با پدرم امیرالمؤمنین علیه
السلام وارد این زمین شدیم پدرم فرود آمده سر در کنار برادرم گذارده ساعتی در خواب رفت
و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار زار میگریست برادرم
سبب آنرا پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا دریائی بود پر از خون و حسین من در میان آن دریا
افتاده بود و دست و پا میزد و کس بفریاد او نمیرسید پس رو بمن کرده فرمود یا ابا عبدالله کیف تکون رؤیاک و
هیهنا الواقعة الحسین چگونه خواهی بود هرگاه تو را در این زمین چنین واقعه رو دهد گفتم
صبر میکنم و بجز صبر چاره ندارم الا لَعنَةُ اللهِ عَلی مَجلِسٍ بِهِ اَوقَعُوا بِهِ وَبِهِ مَنعُوا عَنهُ الحضرت کربلا ماءً لِقَومِ الظّالِمینَ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على آلائه والشكر له على نعمائه حمداً يستغرق سكان أرضه وسمائه ويستكثر قطار صبح
جبروته والصلوة والسلام على أشرف سفرائه وأفضل أصفيائه محمد سيد أنبيائه وأكمل
أوليائه وعلى خلفائه وأوصيائه وأهل بيته وأمنائه خصوصاً على شبله وفرخ العهد
عن وطنه وأحبائه والأسير بأيدي الطغاة من أعدائه المجاهد في الله مع إخوانه وأصحابه المقتول
لوجه الله مع أولاده وعشيرته وأقربائه المحروق خيامه المسلوب ردائه المرضوض أشلاؤه المقطع
أعضائه المنهوب نفله وخدائره المقتول إخوانه وأبنائه المسبي عياله وبناته المأسور بناته
وإمائه الممنوع ماؤه المخضب شيبته بدمائه الذي تستغيث عليه دبوره ورخامه ولم يمرض أحد
في خيامه الخائضين في بحر المحن والبلايا في ابتداء وجوده إلى انتهائه سيدنا المظلوم وإمامنا
المعصوم المهموم المغموم أبي عبد الله الحسين واللعن الدائم والعذاب الخالد على قاتليه وغاصبيه
شرب الماء وعلى من خذله وأعان عليه أو فرح بقتله أو رضي به أجمعين أبد الآبدين ودهر الداهرين
أما بعد فقد قال الله سبحانه من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له
جهنم يصليها مذموماً مدحوراً ومن أراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن فأولئك كان سعيهم
مشكوراً ظاهر معنى الفاظ آيه شريفه اينست كه كسيكه خواهش نمايد دنيا را واو را اختيار نمايد بر آخرت
آنچه را كه خواهيم از براى هر كه عطا ميكنيم ودر آخرت از براى او جهنم را قرار ميدهيم در آنجا خواهد گرفت
در حالتيكه مذموم وممنوع است از رحمت الهى وكسيكه اختيار آخرت نمايد وايمان بسعى كند بجهت آن سعى
ايشان ضايع نخواهد شد بلكه جزا داده ميشوند بقدر سعى ايشان از اين آيه شريفه وغيرها معلوم ميشود
كه كسيكه اختيار دنيا كرده است او را نصيبى نيست در آخرت بجز غضب الهى وعذاب غير متناهى ودر جهنم
ظاهر است زيرا كه كسى از امور ومطلب خود گرفت او را فكرى بجز فكر آن وذكرى بجز ذكر آن نيست ودر
اينحال آخرت واسباب آخرت را وسيله تحصيل دنياى خود قرار ميدهد واز حضرت رسول صلى الله عليه وآله
روايت شده است كه فرمود في طلب الدنيا أضرار من الآخرة وفي طلب الآخرة أضرار بالدنيا در طلب
دنيا ضرريست بآخرت هم چنانكه در طلب آخرت ضرريست بدنيا واز پيش رو سالكين واز هد
زاهدين امير المؤمنين عليه السلام الله را اينست كه فرمود الدنيا والآخرة عدوان متفاوتان وسبيلان
مختلفان فمن أحب الدنيا وتولاها أبغض الآخرة وعاداها دنيا وآخرت دشمن يكديگرند ودو راه مختلف
اند كه رو بهر كدام آورد از ديگرى دور ميافتد وهما بمنزلة المشرق والمغرب وماش بينهما كلما قربت من واحد